

بسم الله الرحمن الرحيم

فاضل ارجمند و استاد معظم جناب حجة الاسلام آقاي حاج احمد عابديني¹
سلام عليكم

احتراماً جزوه‌اي از شما با عنوان «آيه‌هاي مربوط به امامت حضرت علي(ع)» در 70 صفحه تيرماه 1398 به دستم رسيد. ابتدا سيري اجمالي در جزوه داشتم تا بحمدالله چند روزي در شهريورماه فرصتي دست داد و جزوه را با دقت خواندم و يادداشتي را بر آن نگاهشتم. از يکي از دوستان ملازم شما درباره ارزيابي ديده‌گاه‌هاي شما پرسيدم ايشان دو روز بعد به من اطلاع دادند که جناب آقاي عابديني گفته‌اند: بنده پيشاپيش از نويسنده تشکر و از يادداشت‌هاي ايشان به گرمي استقبال مي‌کنم، خرسند شدم و مطالبم را تنظيم کردم. ابتدا مباني شما در تفسير آيات مذکور را بر اساس آن چه که در جزوه آمده ذکر مي‌کنم و سپس در چند محور مطالب شما را مورد ارزيابي قرار مي‌دهم مباني شما عبارتند از:

1. اول بايد در آيات قرآن دقت کرد و آنها را فهميد و پس از آن، روايات را به آيات قرآن ارجاع داد و در ساية آيات، آنها را معنا کرد نه اين‌که روايات، اصل دانسته شوند و بر طبق آن، آيات قرآن تأويل شوند. (ص 18)
2. روايات صحيح يا متواتر اجمالي يا متواتر معنوي معتبرند؛ البته در صورتي که مخالف با کتاب خدا نباشد. (ص 70)
3. هر سه آيه 3، 55 و 67 در سوره مائده مربوط به ولايت امام علي(ع) است. (ص 70)
4. بخش «اليوم يئس الذين كفروا... و رضيت لكم الاسلام ديناً» در آيه سوم سوره مائده، مستقل از ساير اجزاي آيه است. (ص 2)
5. الفاظ قرآن عين وحي است. (ص 70)

محور اول: ارزيابي روش شما در تفسير آيات ولايت

محققي که در صدد تفسير موضوعي از قرآن است، به طور منطقي بايد دست‌کم سه مطلب را مدنظر داشته باشد اولاً: همه آيات درباره آن موضوع را ببيند؛ ثانياً: روايات آن را استقصا و به لحاظ سند و متن، اعتبارسنجي کند؛ ثالثاً: اگر نظريه جديدي درباره آن موضوع دارد بايد نظريه‌هاي رقيب را مطرح و آنها را نقد کند. شما در تفسير موضوعي خود درباره آيات مربوط به امامت حضرت علي(ع) - که موضوعي حساس و با پشتوانه چند قرن است - در هر سه محور ناقص عمل کرديد به همين دليل، نتايج شما ناقص و فاقد اعتبار است. توضيح آن‌که

يک: چرا شما همه آيات از جمله از آيه اطاعت از اولي الامر (نساء/59) در اين بحث چشم پوشيده‌ايد، شما نمي‌توانيد عذر تفسير ترتيبی از سوره مائده را مطرح کنيد چون شما مي‌خواهيد درباره امامت حضرت علي(ع) بر اساس آيات قرآن اظهار نظر کنيد. افزون بر آن، روايات درباره تعيين مصداق اولي الامر در مصادر شيعه متواترند (ر.ک: کنزالدقائق، ج 3، ص 437-452) در اين روايات حتي یک حديث هم پيدا نمي‌کنيد که «اولي الامر» را بر غير اهل بيت تطبيق کرده باشد (و به عبارت درست‌تر، «اولي الامر» را به معنایي غير از اهل بيت دانسته باشد) تا اهل بيت را

¹ اين متن، نقد ديده‌گاه آقاي عابديني در تفسير آيات ولايت است که در اواخر شهريور 98 برای ايشان ارسال کردم و از ايشان خواستم پاسخ دهند. ايشان در اواخر آبان ضمن تشکر گفتند اين نقد را در کنار نوشته ای از خود چاپ خواهند کرد. بنده آن را منتشر ساختم تا اهل فن از لغزش های اين ديده‌گاه آگاه شوند و اگر نقدي بر نظر بنده دارند به اين آدرس ارسال فرمايند: najarzadegan@ut.ac.ir

مصدق اتم اولي الامر بدانيم (هرچند امکان دارد تعبير «اولي الامر» در آیه 83 همین سوره را بر اهل بیت از باب مصداق اتم بدانيم) در متن روایاتی که شما در این جزوه نقل کرده‌اید نیز 5 روایت درباره اولي الامر وجود دارد، از جمله روایت صحیح السنند کتاب کافی که شما نیز آن را صحیح السنند می‌دانید و متن آن را در بحث روایی آیه تبلیغ نقل کرده‌اید.

دو: چرا آیه 56 سوره مائده که همراه آیه 55 است و می‌فرماید: {وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ} در تفسیر شما درباره آیات ولایت، مفعول مانده است، چون چه بسا از این آیه بتوان استفاده کرد هر کس ولایت یکی از اینان را نپذیرد ولایت هر سه را نپذیرفته و نیز شاهدهی - تنها در حد شاهد - بر این باشد که «و هم راکعون» در آیه قبل عنوان مشیر است. هرچند ادله برای اثبات این ادعا هست که خواهید دید.

سه: چرا شما در بحث تفسیر به نزول این دو آیه (آیه 55 و 56 مائده) قبل از آیه اکمال و آیه تبلیغ توجه نکرده‌اید با آن‌که به اتفاق مفسران و روایات شیعی و نیز نظر خودتان، بلکه صراحت روایت معتبر - به اذعان شما - این دو آیه (55 و 56) پیش از آن آیات نازل شده‌اند. بر این اساس، هرچند شما تفسیر ترتیبی گفته‌اید اما به آیات ولایت در سوره مائده که می‌رسید نمی‌توانید برخلاف مبناي خودتان که باید قرآن را با قرآن تفسیر کرد - و آن را فهمید - عمل کنید. به عبارت دیگر، شما در این جزوه تفسیر موضوعی درباره آیات ولایت مربوط به امام علی(ع) دارید نه تفسیر ترتیبی و پایه تفسیر آیات درباره ولایت امام علی(ع) به دلیل اعتباری و براساس روایات صحیح السنند (از جمله روایاتی که خودتان آورده‌اید و به صحت آن اذعان دارید) این دو آیه است. پس ابتدا باید به جای آن‌که از آیه اکمال شروع کنید تفسیر این دو آیه را مطرح می‌کردید و سپس آیه اکمال و پس از آن به تفسیر آیه تبلیغ می‌پرداختید.

چهار: باز چرا شما به فراز آخر آیه تبلیغ که می‌فرماید: {أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ} توجه نکرده و آن را به کلی در تفسیر خود فرو گذاشته‌اید؟! آیا این فراز نقشی در تفسیر مفاد این آیه به طور خاص و آیات ولایت به طور عام ندارد؟! اگر دارد که قطعاً چنین است می‌پرسیم به اذعان شما و همه اندیشمندان شیعی این آیه در حجة‌الوداع نازل شده است آیا در حجة‌الوداع کافری وجود داشته که خداوند می‌فرماید {أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ}؟! پس لابد مراد از کافران، منافقانند چون قطعاً منافق، کافر است؛ پس آیا نقشه‌ای در سر آنان بوده که خداوند فرمود آنان را به سر منزل مقصود نمی‌رساند (چون مراد از عدم هدایت، هدایت ثانویه است) و بالاخره پرسش‌های دیگری که درباره این تعبیر در آیه تبلیغ مطرح است و نمی‌توان از آنها چشم پوشید. جالب است که شما می‌گویید: «خطاب «یا ایها الرسول» از اهمیت موضوع پرده بر می‌دارد و تنها در دو جا در قرآن در سوره مائده آمده است» (ص 40) یکی از آنها در صدر آیه تبلیغ (عصمت) است پس به دیگری نیز اشاره کنید که درباره منافقان کافر است و می‌فرماید: {يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا...} (مائده/41) در هر صورت هرگز نمی‌توان حضور منافقان را در صف اصحاب پیامبر خدا نادیده گرفت و از توطئه‌های آنان در حجة‌الوداع و غیر آن به سادگی گذشت.

پنج: هیچ روایت شیعی و به تبع آن هیچ کس از مفسران اجتهادی شیعه - تا آن‌که می‌دانیم - درباره معنای «والله يعصمك من الناس» نمی‌گوید حضرت رسول بر جان خودشان ترسیدند بلکه همه می‌گویند بر سر امر تبلیغ ولایت خوف داشتند و در روایاتی که شما نیز نقل کرده‌اید، علت خوف به صراحت بیان شده است ولی شما تنها بر این امر متفق علیه تأکید می‌کنید که حضرت رسول از

جانشان نمی‌ترسیدند؛ با آن‌که در این باره بحثی نیست پس باید شما نظر افرادی که درباره علت خوف پیامبر توضیح داده‌اند را به طور کامل نقل و سپس ابطال می‌کردید.

البته در برخی موارد نیز در نقل قول‌ها دقت نفرموده‌اید. از جمله در نقل قول تفسیر المیزان و تسنیم درباره رخدادهای تصدق انگشتر توسط امام علی(ع) که هر دو ادعا می‌کنند روایات در شأن نزول آیه درباره امام علی(ع) متواتر است که شما هم پذیرفته‌اید ولی برخلاف ادعای شما نمی‌گویند ولایت حضرت علی(ع) متواتر است (هرچند این ادعا در جای خود درست است) نقدهای روشی دیگر به این بخش از کلام شما هست که از آنها می‌گذریم.

مطلب دوم در نقد روش شما درباره روایات است چرا شما تنها برخی از روایات را درباره این آیات نقل کرده‌اید و می‌گویید سایر روایات تکرار مکرر است؟! با آن‌که چه بسا روایتی هرچند ضعیف‌السند بتواند شاهدهی برای درک مفاد روایات صحیح شود و از سوی دیگر چرا روایات را در یک نظام به هم پیوسته بررسی نمی‌کنید یا به تعبیر برخی «خانواده حدیث» را در این موضوع تشکیل نمی‌دهید تا از روایات قدر متیقن‌هایی تحصیل شود و روایات نیز مانند آیات یکدیگر را تفسیر کنند تا اگر ابهامی هست برطرف شود.

درباره مطلب سوم اولاً: چرا در نقل نظریه رقیب درباره این آیات جسته و گریخته می‌کنید مانند نقل نظر علامه طباطبایی درباره مفاد آیه اکمال و تبلیغ که بخشی از آنها را در صفحه 3، 39، 40، 42 و 43 آورده‌اید ثانیاً: چرا آن را نقد و ابطال نمی‌کنید. بنده در مباحث بعدی تحلیل علامه را درباره این آیات به ویژه درباره علت خوف پیامبر خدا نقل خواهم کرد تا مشخص شود این نظریه در درون خود تهافت ندارد؛ با آیات قرآن نیز مخالف نیست و کاملاً با مفاد روایات در این باره هماهنگ است ولی شما به این نظریه اعتنا نمی‌کنید و تنها چند بار این جمله را درباره دل‌نگرانی پیامبر خدا برای تبلیغ امر ولایت تکرار می‌کنید که «آیا امر ولایت از امر توحید خطیرتر و مهم‌تر است» و بر اساس آن، روایاتی را که می‌گوید: «متعلق ببلغ» امر ولایت بوده را مردود و به جای آن نظریه صلح و سلم را می‌گذارید. با آن‌که روش منصفانه و منطقی بحث این بود که تحلیل علامه و امثال وی را - به عنوان نظریه رقیب - درباره دل‌نگرانی پیامبر خدا که در امر تبلیغ ولایت بوده به طور کامل ذکر می‌کردید و سپس آن را نقد و به جای آن نظریه صلح و سلم را می‌گذاشتید.

محور دوم: غفلت شما از جایگاه و مفاد روایات

الف: شما آیه تبلیغ (مائده/67) را به همه خطبه‌های پیامبر خدا در حجة‌الوداع پیوند می‌زنید (ص1، 41) و همین‌طور اکمال دین را به تبلیغ پیامبر خدا در خطبه‌هایشان در حجة‌الوداع می‌دانید (ص8 و 41) و سپس نتیجه می‌گیرید: آن‌چه که پیامبر در سه خطبه منی [عرفه]، عید قربان و مسجد خیف بیان کرده‌اند این است که اسلام دین سلم و صلح است... پس اتمام نعمت به این است که هرچه هست در سایه صلح و آشتی است (ص9، 42) و می‌گویید: معلوم شد که مسئله تبلیغ صلح و سلم و امثال آن مطرح بوده و مجری چنین صلح و سلمی حضرت علی(ع) است. (ص9، 42)

این نظریه به دلیل غفلت شما از چند امر است از جمله، اولاً: حضرت‌تعالی به متعلق «بلاغ» در آیه تبلیغ توجه نکرده‌اید که خداوند می‌فرماید: «بلاغ ما انزل الیک» آن‌چه که پیش از این بر تو نازل کرده‌ایم برسان. یا به قول شما (درباره معنای تبلیغ) مفاد آن را بسیار رسا و روشن ساز. آیا نباید بررسی‌یم چه امری قبلاً بر پیامبر خدا نازل شده بود که خداوند آن را سر بسته و مجمل (به اعتراف شما ص40) نازل کرده و اکنون از پیامبرش می‌خواهد مفاد آن را روشن سازد آیا آن امر، دعوت به صلح

و سلم بوده است؟ اگر شما در همین پرسش می‌اندیشیدید یا به ترتیب نزول این آیات (آیات ولایت) آنها را تفسیر می‌فرمودید (که به ترتیب به آنها اشاره کردیم و پس از آن نیز به تفصیل خواهیم گفت) یا لافل در یکی از روایات از چند روایتی که خودتان در این باره نقل کرده‌اید، دقت لازم می‌کردید هرگز از این نکته کلیدی غافل نمی‌شدید؛ در تمام روایات که ادعای تواتر آنها در خصوص تعیین متعلق «بَلِّغْ» گزافه نیست، می‌گویند: «ما انزل الیک» همان آیات 55 و 56 {إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...} است و حضرت رسول موظف شدند «ولایت» در این دو آیه را تبیین کنند و بسیار رسا، روشن سازند. از جمله این روایات، روایت کافی با سند صحیح به اعتراف شما (ص33) با حضور برخی از اجلای اصحاب صادقین در سند است که چنین نقل می‌کند:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُدَيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ وَ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَّارٍ وَ بُكَيْرِ بْنِ أَعْيَنٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ وَ أَبِي الْجَارُودِ جَمِيعاً عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ رَسُولَهُ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ، «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» فَرَضَ اللَّهُ وَ لَايَةَ أَوْلِي الْأَمْرِ فَلَمْ يَدْرُوا مَا هِيَ فَأَمَرَ اللَّهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ أَنْ يُفَسِّرَ لَهُمُ الْوَلَايَةَ كَمَا فَسَّرَ لَهُمُ الصَّلَاةَ وَ الزَّكَاةَ وَ الصَّوْمَ وَ الْحَجَّ، فَلَمَّا أَتَاهُ ذَلِكَ مِنَ اللَّهِ ضَاقَ بِذَلِكَ صَدْرُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ تَخَوَّفَ أَنْ يَرْتَدُّوا عَنْ دِينِهِمْ وَ أَنْ يَكْذِبُوهُ فَضَاقَ صَدْرُهُ وَ رَاجَعَ رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» فَصَدَعَ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرَهُ، فَقَامَ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ فَنَادَى الصَّلَاةَ جَامِعَةً وَ أَمَرَ النَّاسَ أَنْ يُبَلِّغَ الشَّاهِدَ الْغَائِبَ.

قَالَ عُمَرُ بْنُ أُدَيْنَةَ، قَالُوا جَمِيعاً عَيْرَ أَبِي الْجَارُودِ وَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ كَانَتْ الْفَرِيضَةُ تَنْزِلُ بَعْدَ الْفَرِيضَةِ الْأُخْرَى، وَ كَانَتْ الْوَلَايَةَ آخِرَ الْفَرَائِضِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ، «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي» قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَا أُنزِلُ عَلَيْكُمْ بَعْدَ هَذِهِ فَرِيضَةٍ قَدْ أَكْمَلْتُ لَكُمْ الْفَرَائِضَ؛ عمر بن اذینه از زراره، فضیل، بکیر، محمد بن مسلم، برید بن معاویه و ابی الجارود از امام باقر (ع) نقل کرده که فرمود: «خدای عزوجل رسولش را به ولایت علی (ع) امر کرد و {إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...} را بر او نازل کرد. ولایت اولی الامر را نیز واجب کرد پس مردم ندانستند که [ولایت] چیست. پس خدا به محمد (ص) دستور داد که ولایت را برایشان تفسیر کند همان گونه که نماز، روزه و حج را تفسیر کرده است. وقتی چنین فرمانی آمد، بر رسول خدا (ص) گران آمد و ترسید که مردم از دین برگردند و تکذیبش کنند. پس بر این امر دلتنگ شد و به پروردگارش مراجعه کرد. خدا به او وحی کرد که «ای پیامبر آنچه را از جانب پروردگارت بر تو نازل شده تبلیغ کن و اگر نکردی رسالتش را انجام نداده‌ای و خدا از مردم تو را نگه می‌دارد... پس به امر خدا آنچه را مأمور بود فاش کرد پس در روز غدیر به ولایت علی (ع) قیام و اقدام کرد و فراخوان عمومی داد و به مردم دستور داد که شاهد به غائب خبر دهد».

عمر بن اذینه گفت: همه راویان به غیر از ابی الجارود در ادامه روایت چنین گفتند: امام باقر (ع) فرمود: و فریضه پس از فریضه دیگر نازل می‌شد و ولایت آخرین فریضه بود. پس خداوند آیه {الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ} را نازل کرد [باز] امام باقر (ع) فرمود: خداوند عزوجل [با نزول آیه اکمال] می‌گوید: پس از این فریضه [فریضه ولایت] فریضه دیگری نازل نمی‌کنم. چون فرائض دین شما را کامل کردم».

آیا به سادگی می‌توان از این روایت صحیح‌السند و متن روشن آن، چشم پوشید. شما حتی یک روایت ضعیف‌السند هم پیدا نمی‌کنید که متعلق «بَلِّغْ» (یا همان «ما انزل الیک») را تمام خطبه‌های رسول خدا در حجة‌الوداع دانسته باشد تا بر اساس آن بتوان گفت: رسول خدا در حجة‌الوداع موظف

شدند موضوع «سلم و صلح» را بنا به آیه «بلغ ما انزل اليك» تبلیغ کنند.

ب: شما می‌گویید: «علی بن ابراهیم برای توضیح آیه تبلیغ از خطبه پیامبر در منی شروع کرد و همین نشان می‌دهد که فرمان «تبلیغ کن» با «اعلام کن» یک اسم هماهنگ نیست و پروسه‌ای است که حداقل 8 تا 10 روز طول کشیده است» (ص 47) متأسفانه شما در این روایت (قولی) که از تفسیر قمی در این باره نقل کرده‌اید تا شاهدهی اقامه کنید که تمام خطبه‌های پیامبر خدا در حجة الوداع مشمول آیه تبلیغ است، دقت فرموده‌اید چون از یک سو، علی‌رغم روش خود در این پژوهش که سند حدیث و اعتبار منبع را ارزیابی می‌کنید (مانند اعتبارسنجی الاحتجاج طبرسی) در این بحث از بررسی سند قمی و اعتبار منبع تفسیر قمی چشم پوشیده‌اید و از سوی دیگر، در مفاد این روایت از علی بن ابراهیم قمی نیز دقت کافی مبذول نکرده‌اید تا بتوانید برای اثبات نظریه خود از آن چنین استفاده کنید: «مناسب است متن خطبه پیامبر در آخرین حج نقل و ترجمه شود تا دوری ما از اسلامی که او معرفی کرده و با آن دین کامل شد، روشن شود» (ص 43) چون روایت قمی نیز به صراحت تمام می‌گوید متعلق «بَلِّغ» تنها خطبه غدیر است و ربطی به خطبه‌های دیگر حضرت ندارد؛ نص عبارت علی بن ابراهیم که شما نیز آن را آورده‌اید (ص 43-47) این است: «و قوله يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ { قَالَ: نزلت في علي { وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ مَكَ مِنْ النَّاسِ } قال: نزلت هذه الآية في منصرف رسول الله من حجة الوداع و حج رسول الله صلى الله عليه وآله حجة الوداع لتمام عشر حجج من مقدمه المدينة؛ فكان من قوله بمني أن حمد الله و اثني عليه ثم قال «يا ايها الناس اسمعوا قولي... فلما كان اخر يوم من ايام التشريق انزل الله اذا جاء نصر الله... فخرج رسول الله من مكة يريد المدينة حتى نزل منزلاً يقال له غدیر خم و قد علم الناس مناسكهم و أوعز اليهم وصيته اذ نزلت عليه هذه الآية يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ...». علي بن ابراهیم در آغاز بحث، آیه را می‌آورد و می‌گوید: نزلت هذه الآية في منصرف رسول الله من حجة الوداع...» سپس حجة الوداع را تشریح می‌کند و می‌گوید: «و حج رسول الله...» و در پی آن بخش‌هایی از خطبه‌های حضرت را در منا و جاهای دیگر می‌آورد سپس می‌نویسد «فخرج رسول الله من مكة يريد المدينة... اذ نزلت عليه هذه الآية...» آن گاه در تفسیر این آیه چنین می‌آورد: «فقام رسول الله فقال بعد ان حمد الله و اثني عليه ثم قال ايها الناس هل تعلمون من وليكم فقالوا: نعم الله ورسوله ثم قال أستم تعلمون اني اولي بكم من انفسكم قالوا بلي... ثم اخذ بيد امير المؤمنين فرفعها... ثم: قال ألا من كنت مولاه فهذا علي مولاه... فقال اللهم أشهد عليهم و انا من الشاهدين» (تفسیر قمی، 1/174) آیا با این صراحت متن باز هم می‌توان گفت: این آیه از نظر علی بن ابراهیم در غیر از خطبه غدیر نازل شده است؟!!

نتیجه آن‌که علی بن ابراهیم در بخش پایانی عبارت خود در صدد توضیح آیه تبلیغ است و در سایر بخش‌ها در صدد بیان برخی از رخدادها در حجة الوداع است. و ربطی به آیه تبلیغ ندارد.

در هر صورت باید بگوییم: در هیچ منبع روایی شیعی و سنی که می‌گوید آیه تبلیغ در حجة الوداع نازل شده، هیچ نشانه‌ای که نشان دهد دستور این آیه درباره قبل از غدیر یعنی عرفه، منی و یا قبل از آنهاست، وجود ندارد تا خطبه‌های حضرت رسول را در مسجد خیف، عرفه، عید قربان و منا پوشش دهد. نتیجه مهمی که از این بحث گرفته می‌شود این است: هرگز پیامبر خدا برای بیان خطبه‌های قبل از غدیر درباره صلح و عدم خونریزی و... نگرانی نداشتند پس تنها و تنها باید در مفاد خطبه غدیر به پیامبر خدا تأمل کرد تا معنا و مفاد تعبیر آیه از «بَلِّغ»، «ما انزل اليك»، «ان لم تفعل فما بلغت رسالته»، «والله يعصمك من الناس» و «ان الله لا يهدي القوم الكافرين» آشکار گردد چون این آیه فقط مربوط به خطبه غدیر است.

باز متأسفانه حضرتعالی در مفاد روایات متعدد - دست کم مستفیض که ادعای تواتر معنوی آنها

گزارف نیست - در مصادر شیعی که برخی از آنها صحیح السند به اعتراف شماسست (مانند روایت کلینی سابق الذکر) و نیز برخی از مصادر اهل سنت دقت فرموده‌اید چون همه این روایات می‌گویند: نزول آیه اکمال در عرفه (یا منی) و یا در غدیر تنها و تنها مربوط به امر ولایت است و به سایر خطبه‌های پیامبر خدا ارتباطی ندارد. به عبارت دیگر شما هیچ روایت شیعی پیدا نمی‌کنید که در آن، علت نزول آیه اکمال را ذکر کرده باشد و آن را غیر از امر ولایت دانسته باشد؛ هرچند این روایات درباره زمان نزول آیه اکمال اختلاف دارند برخی از این روایات زمان نزول آیه اکمال را در عرفه (که سند قوی ندارد) و برخی با اسناد صحیح نزول آن را در غدیر می‌دانند ولی جملگی علت نزول را فقط ولایت امام علی(ع) دانسته‌اند. تنها نکته‌ای که این جاست چگونگی وجه جمع بین این دو دسته از روایات درباره زمان نزول آیه اکمال - و نه علت نزول آن - است که بنا به شواهد و قراین راه حل مناسب عرفی برای آن هست و علامه در المیزان نیز آنها را آورده‌اند (و ما نیز در تفسیر تطبیقی، ج 2، ص 188-189 به نحو مبسوطتری آورده‌ایم)

بر این اساس، انصافاً جای بسی تعجب است که چرا شما می‌گویید: حتی یک روایت صحیح در این باره (نزول آیه اکمال در غدیر) وجود ندارد (ص 7) و می‌گویید: «روایتی که می‌گوید «الیوم اکملت لکم دینکم» در هجدهم ذی الحجه نازل شده نیز از ابوهریره است و اعتباری به آن نیست» (ص 5) البته ما کاری به حدیث ابوهریره نداریم (هرچند سند آن بنا به بررسی علامه امینی نسبت به تک تک رجال سند - بر اساس معیارهای اهل تسنن معتبر و غیر قابل انکار است، ر.ک: الغدیر (ط. جدید، ج 1، ص 694-698) اما آیا روایت صحیح السند کتاب کافی پیش گفته که خود شما هم نقل کرده‌اید (ص 321) در این باره کافی نیست. باز شما می‌نویسید: علی بن ابراهیم روایت صحیح را نقل کرده که ولایت، آخرین فریضه‌ای است که خدا نازل کرد و سپس خدا در کراع النعیم (وادی در حوالی جحفه که حادثه غدیر در آن جا رخ داد) {الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ} را نازل کرد آیا این روایت در جنب روایت کتاب کافی، زمان نزول آیه اکمال را نشان نمی‌دهد؟! پس چرا می‌نویسید: «حتی یک روایت صحیح در این باره وجود ندارد... و از راه روایات به جایی نمی‌رسیم و نمی‌توانیم زمان نزول آیه را پیدا کنیم» (ص 6) بر اساس این مطالب، این‌که گفته‌اید «اتمام نعمت این است: به گوش مردم رسید که اسلام دین صلح است... و معلوم شد هر چه هست در سایه صلح و آشتی است» (ص 7 و 8) رنگ می‌بازد.

البته همین جا بگویم هیچ کس منکر جایگاه صلح و سلم و پیوند برادری و ولایی بین مؤمنان و نیز همزیستی مسالمت‌آمیز جامعه مؤمنان با دیگران نیست؛ هرچند مسلمانان عصر مکه با کفار صلحی نداشتند چون اساساً کفار و مشرکان، آنان را به حساب نمی‌آوردند ولی همین کفار در عصر مدینه از سر ضعف و ناچاری به صلح حدیبیه تن دادند؛ پیامبر عزیز اسلام نیز از سر قدرت و نه از سر ضعف، صلح را پذیرفتند و درسی برای ما شد تا ما نیز در صلح با غیر خودی‌ها، با اقتدار و قوت وارد شویم تا دشمن طمع نکند. طبق نقل، پیامبر اکرم به پیک قریش در حدیبیه فرمود: «وَإِنْ هُمْ [أي: قریش] أَبُو آفُو الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لِأَقَاتِلَنَّهُمْ عَلَيَّ أَمْرِي...» قرآن نیز دستور می‌دهد مبدا از سر ضعف و سستی در امر جهاد، دشمن را به صلح و سازش دعوت کنید: {فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ...} (محمد/35)

به هر روی به بحث برمی‌گردیم ما هرگز نمی‌توانیم در خصوص تفسیر این آیات، از روایات چشم پوشیم یا مانند شما برخی از روایات را ذکر کنیم و بقیه را تکرار مکررات بدانیم. چون چه بسا در روایات - هرچند ضعیف السند - اشاره‌ای باشد که بتوان بر پایه آن مفاد آیات و سایر روایات را به

درستی درک کرد و چه بسا از این روایات بتوان به تواتر اجمالی یا حتی معنوی رسید که بر اساس مبنای شما معتبرند چه این که نمی‌توانیم بخشی از یک روایت را که با معیارهای ما صحیح‌السند است بپذیریم و بخشی دیگر را بدون دلیل نادیده گیریم. و باز نمی‌توانیم اگر روایتی در مدارک اهل سنت است و با دیدگاه ما مخالف است آن را به دلیل آن که سنی است واگذاریم - مانند حدیث ابوهریره درباره نزول آیه اکمال در غدیر خم که آن را نپذیرفتید - و اگر موافق ما است آن را بپذیریم و از روایات صحیح‌السند در منابع خودمان چشم پوشیم. مانند روایت صحیح‌السند قمی و کلینی که می‌گویند: ولایت آخرین فریضة نازل شده است ولی شما می‌نویسید: «در جای خود بیان شد، آخرین آیه احکام {وَيَسْتَفْتُونَكَ...} در آخر سوره نساء است.» (ص 8) این آیه، فریضة ارث کلاله را مطرح کرده و در ذیل آن دوازده حدیث از اهل بیت نقل شده است ولی و در هیچ کدام سخن از آخرین آیه یا آخرین فریضة یا آخرین آیه‌ی احکام نیست (ر.ک: برازش، تفسیر اهل بیت، ج 3، ص 551-542) و همین طور روایتی که می‌گوید آیه 281 بقره آخرین آیه نازل است از ابن عباس و در مدارک سنی است که در برخی از مدارک شیعی راه یافته است. جالبتر از همه این که شما به این روایات صحیح‌السند - که شواهد متعدد روایی و تاریخی دیگر فی الجمله مضامین آن را تأیید می‌کند - بی‌اعتنایی می‌کنید و سپس چنین می‌نویسید: «نگارنده گمان می‌کند تحلیل عقلایی پشت قصه است یعنی امام یا پیامبر یا صحابه خوب پیامبر مسلماً نمی‌خواستند این دو «الیوم» را مشخص کنند و خواسته‌اند علما و مفسران با عقل خود به نتیجه رسند تا برای مخالفان شبهه‌ی دور پیش نیاید... پس اگر امام یا پیامبر تفسیر آیه را مسکوت بگذارند تا عقلاً با عقل خود آن را تشخیص دهند شائبه‌ای در آن نخواهد بود...» بنده از شما می‌پرسم آیا اگر روایات نبود اساساً شما می‌توانستید تشخیص دهید این آیات در حجة‌الوداع نازل شده و ترتیب آنها چگونه است؟! و یا بگویید هر سه آیه (اکمال و تبلیغ و ولایت) مربوط به ولایت حضرت علی(ع) است؟! (ص 18) و رکوع به معنای اصطلاحی خم شدن در نماز است؟! و... آیا مخالفان در این جا شبهه دور و بهانه‌جویی نمی‌کنند؟ آیا در آیات دیگر نیز که مربوط به اهل بیت است مانند آیه مباهله، آیات سوره دهر و... و حتی آیه تطهیر (که امکان بهانه‌جویی و شبهه در آن قوی‌تر است چون در متن آیات مربوط به زنان پیامبر خداست) این شبهه پدید نمی‌آید؟ آیا معصومان با عقل خودشان این را نمی‌دانستند که صحابه‌ی خوب دیگری در آینده می‌آیند و این شائبه را ندارند بلکه در جست و جوی حقیقت‌اند پس باید راه را برای آنان نمایان سازند؟! باز پس چرا از برخی از معصومان و صحابه‌ی خوب پیامبر خدا این دو «الیوم» مشخص شده است؟! واقعاً نمی‌دانم این استحسان‌ها که نام آن را تحلیل عقلایی می‌گذارید برای چیست؟!!

در هر صورت، شما ملاحظه کنید روایت پیش گفته از کتاب کافی از نظر سند صحیح است و برخی از اجلائی اصحاب ائمه در آن حضور دارند، تعبیر و مفاد آن نیز فی الجمله با روایات متعدد - که برخی از آنها را خود شما هم آورده‌اید - هر چند ضعیف‌السند و نیز شواهد دیگر تأیید می‌شود. باز هیچ روایتی از شیعه با مضامین آن تعارض بالجمله و هیچ روایت صحیح‌السندی با آن تعارض فی الجمله ندارد. اگر هم در بخشی تعارض هست (که تنها زمان نزول آیه اکمال است) غیر قابل جمع نیست؛ همین طور هیچ یک از بندهای این روایت مخالف کتاب خدا نیست و از اشکال‌ها و ابهام‌ها که درباره علت اکمال دین، علت خوف پیامبر خدا، بیان متعلق ببلغ و... مطرح می‌شود مصون است. شما نیز خواسته‌اید به مفاد این روایت ایراداتی وارد کنید اما خواهید دید آنها وارد نیست بلکه برخی ایرادات شما با دیدگاه‌های خود شما تناقض دارد. پس، نمی‌توانید از این روایت با این اوصافی که گفتیم چشم پوشید. ممکن است بگویید در این صورت، تفسیر آیات، روایت محور می‌شود ولی مبنای

ما در تفسیر، قرآن محور است، پاسخ به این مناقشه روشن است چون همان طور که ذکر شد در خصوص موضوع ولایت در قرآن اولاً: اگر روایات نبود هرگز شما هم نمی‌توانستید بگویید آیه اکمال پس از آیه تبلیغ و هر دو پس از آیه 55 نازل شده است، چون ترتیب آنها در قرآن بدین صورت نیست و باز نمی‌دانستیم این آیات چه ربطی به حجة‌الوداع دارد و همین طور اگر روایات نبود نمی‌توانستید «رکوع» در «وهم راکعون» در آیه 55 را به معنای خم شدن در نماز (رکوع اصطلاحی) معنا کنید و آیه را درباره تصدق امام علی(ع) در رکوع بدانید.

ثانیاً: شما نیز بر اساس روایات گفته‌اید که از دید من هر سه آیه (اکمال، تبلیغ و ولایت) مربوط به ولایت حضرت علی(ع) است. هر چند با آن‌که می‌گویید قرآن را باید با قرآن تفسیر کرد و فهمید (ص 18) از تفسیر آیه تبلیغ برای تفسیر آیه ولایت بهره کافی نگرفته‌اید با آن‌که این خط مشی - بهره‌گیری از آیات ولایت برای تفسیر آیه تبلیغ - در روایات هست و اگر در مفاد آنها دقت می‌فرمودید، با همین خط مشی این سه آیه را با یکدیگر تفسیر می‌کردید و دیدگاه شما از پاره‌ای از اشکال‌ها مصون می‌ماند.

همین جا این نکته را که قبلاً گفتم تکرار می‌کنم شما در تفسیر این آیات، روایات را نظام‌مند و انسجامی ندیده‌اید که بعداً به نمونه‌هایی آن اشاره خواهیم کرد.

محور سوم: ابطال ادعای شما بر عدم نصب

شما تحدی می‌کنید که اگر دلیلی بر نصب دارید ارایه کنید... و می‌گویید «آیا خداوند همان گونه که ابراهیم را امام قرار داد حضرت علی را امام قرار داد اگر هست آدرس دهید» (ص 22) ... سپس بر اساس نظریه خودتان درباره تکامل عقلی مردم می‌گویید: «با گذشت زمان و عاقل شدن مردم در زمان پیامبر اکرم، مردم مدینه خودشان حضرت را حاکم قرار دادند و خدا با امر ارشادی {وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ} کارشان را تأیید کرد» (ص 22) بعداً درباره نظریه شما در مورد عاقل شدن مردم در گذر زمان اشاره‌ای خواهیم کرد؛ تحدی شما را نیز می‌توان با چند دلیل پاسخ داد بنده در این جا تنها به ادله‌ای می‌پردازم که خود شما به آنها اشاره داشته‌اید. می‌گوییم: تحدی شما به این دلیل است که اولاً: همان گونه که پیش از این گفتیم شما بدون عذر از آیه اطاعت از اولی الامر (نساء/59) در موضوع مورد بحث شما که بررسی آیات مربوط به امام علی(ع) است چشم پوشیده‌اید با آن‌که اولی الامر در این آیه بر اساس روایات متواتر، همسو با سیاق آیه از عصمت اولی الامر خیر می‌دهد که تنها اهل بیت‌اند و هیچ مصداق دیگری ندارند (ر.ک: کنزالدقائق، ج 3، ص 452-437 ذیل آیه) شما نیز حداقل 5 روایت در همین جزوه درباره این آیه نقل کرده‌اید که برخی از آنها نیز به اذعان شما صحیح‌السند هستند (ما نیز روایت کافی پیش گفته) هر چند به اشتباه در مقام نقد درباره حدیث صدوق در کتاب کمال‌الدین می‌نویسید: «در این حدیث روشن می‌شود که پیامبر، اسامی تمام امامان را بیان کرده‌اند» ولی ظاهر حدیث این نیست؛ بحث از تعلیم و معنای اولی الامر است و در حدیث نمی‌گوید حضرت، اسامی آنها را پس از امام حسین برشمردند.

ثانیاً: می‌گوییم: آری خداوند همان گونه که حضرت ابراهیم را امام قرار داد اهل بیت را هم امام قرار داد؛ خداوند فرمود: {... إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا} پس حضرت ابراهیم از خدا خواست امامت در ذریه او استمرار یابد {قَالَ وَمَنْ ذُرِّيَّتِي} خداوند هم مشروط پذیرفت {لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ}، اهل بیت، قطعاً ذریه ابراهیم هستند شرط خدا را هم به دلیل آیه تطهیر - اگر نگوییم در عالی‌ترین سطح - دارند چون کسی که از ناحیه خدا مطهر است قطعاً در هیچ بعدی ظالم نیست (ظلم به خود، به دیگران و به

خدا) در سوره سجده آیه 24 نیز شرط جعل امامت که در واقع شرح «لایزال عهدي الظالمین» است را صبر و یقین می‌داند، اهل بیت نیز این دو شرط را در عالی‌ترین سطح دارند استمرار امامت نیز با دلیل عقلی و نقلی (مانند آیات 74 فرقان و 27 سوره اسراء) اثبات شده است پس مقتضی از هر نظر موجود است، و مانعی نیست، روایات نیز تصریح می‌کند چنین مقامی برای اهل بیت جعل شده است (ر.ک: تفسیر تطبیقی - ج 4 - بررسی تطبیقی معاشناسی امام و مقام امامت از دیدگاه مفسران فریقین) این روایات موافق با مفاد آیه و دلیل عقل است و محذوری ندارد. باز در روایت صحیح السند کلینی از برید عجلی از امام باقر (ع) در تفسیر آیه 54 سوره نساء که می‌فرماید: «فقد اتینا ال ابراهیم الکتاب والحکمة و اتیناهم مُلکاً عظیماً» چنین نقل شده است جعل منهم الرسول و الانبیا و الانمه فکیف یقرّون فی ال ابراهیم و ینکرون فی ال محمد؟! قال، قلت: «فأتیناهم مُلکاً عظیماً» قال: الملك العظیم ان جعل فیهم انمه من أطاعهم فقد أطاع الله و من عصاهم عصی الله فهو الملك العظیم» (کافی، ج 1، ص 206، ح 5)

محور چهارم: خطای شما در فهم تعبیر و مفاد آیه (آیات) ولایت

بر خلاف نظر شما اساس خطبه پیامبر خدا در غدیر در امر ولایت، معرفی صفات حضرت علی (ع) نبود بلکه مراد روشن ساختن معنای ولی است که بنا به ظاهر خطبه و تصریح خود شما در جای دیگر در همین جزوه (ص 18) این بود که بفرماید حضرت علی (ع) نیز همانند من، از شما به جان و مالتان سزاوارتر است. چون پیامبر خدا فرمودند «الست اولی بکم من انفسکم» قالوا بلی، فرمود: «من کنث مولیه فعلی مولیه...» و نگرانی حضرت نیز بیان همین امر بود و خداوند نیز تضمین داد توطئه منافقان کافر را در این امر به سرمنزل مقصود نرساند یعنی اجازه ندهد آنها بگویند: پیامبر این تعبیر بلند و پر ارج و سرنوشت ساز را از ناحیه خودش و برای جانبداری از داماد و پسر عمویش می‌گوید و در واقع - نعوذ بالله - یک داد و ستد سیاسی است (و پیامبر می‌خواهد جبران زحمات حضرت علی (ع) را کرده باشد) پس وحی و رسالتی در کار نیست. پیامبر اعظم نگران بودند اگر این امر از ناحیه منافقان ساخته و در بین مردم تازه مسلمان گسترش یابد و آن را (مانند توطئه افک) باور کنند، به ارتداد آنها می‌انجامد و همه زحمات حضرت و اهداف ایشان ویران می‌شود. در این باره پس از این مطالبی را ذکر خواهیم کرد. اما این‌که شما دایم می‌گویید در کلمه «ولایت» مهربانی هست و «ولی» تأثیرگذار مهربانانه است و بر اساس آن می‌خواهید شاهی بر نظریه خود درباره مجری بودن امام علی (ع) برای سلم و صلح اقامه کنید خطاست. اولاً: خلاف نص خطبه پیامبر خدا در شرح معنای ولایت است ثانیاً: در لفظ ولایت معنای مهربانی نهفته نیست و الاً چگونه باید بر اساس این آیه که می‌فرماید: {وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ} (بقره/257) بگوییم: طاغوتیان نسبت به زیردستان خود اثر و تصرف مهربانانه دارند یا مثلاً در این آیه که می‌فرماید: {وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لِيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَآئِهِمْ...} (انعام/121) بگوییم: رابطه شیاطین که بنا به آیات متعدد قرآن، دشمن سرسخت انسان‌ها با اولیای خود رابطه مهربانانه است؟!!

باز شما در متن واژه «تبلیغ» تدریج را برای اثبات نظریه خود اشراب می‌کنید در حالی که اگر چنین بود کتب لغت مانند ابن‌فارس و مفردات پژوهان قرآن مانند راغب آن را ذکر می‌کردند بلکه معنای آن رساندن به اقصی المقصد و المنتهی است. پس بستگی به متعلق آن دارد و در زمینه رساندن معنا، رساندن بسیار رسا و روش از مقصود گوینده است. بر همین اساس، در آیه شریفه {الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ...} اگر کسی پیام و مقصود خدا و را مثلاً درباره نماز با شفافیت تمام

برساند، امر تبلیغ نماز را انجام داده است. باز شما گمان کرده‌اید بین اعلان و تبلیغ همانند حجر و جدار است با آن‌که گاهی ضروری است برای روشن ساختن و رساندن مقصود، صدای مبلّغ بلند شود حتی فریاد زند به ویژه اگر بخواهد آیات انذار را تبلیغ کند یعنی مفاد آنها را با شفافیت تمام به دیگران برساند. در هر صورت، خداوند بنا به نص آیه می‌فرماید: «بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ» آن چه بر تو نازل شده (به صیغه ماضی) برسان، این تعبیر نشان می‌دهد قطعاً امری بر حضرت رسول نازل شده بود پس باید دید آن امر چه بوده است که هم اکنون به ایشان دستور رسیده آن را برسانند آن چه که مسلم است تبلیغ ما انزل الیک غیر از تلاوت ما انزل الیک است چون تا تبیین و تفسیر و شرح و توضیح نباشد تبلیغ کلام حاصل نمی‌شود. چه این‌که خداوند به پیامبرش نمی‌فرماید: «أَتْلُ يَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ» آیات دیگر نیز شاهد بر این مدعاست. مانند قول حضرت نوح که می‌فرماید: {أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي...} (اعراف/62) و یا حضرت هود که همین را فرموده است (اعراف/68) و به طور کلی درباره مبلغان الهی که می‌فرماید: {الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ...} (احزاب/39) پس، هرگز مبلّغ دین نمی‌تواند با صرف تلاوت آیات یا ذکر روایات، امر تبلیغ را صورت دهد جز آن‌که مقصود خدا و معصومان را بیان کند همین طور انبیا برای اتمام حجت باید مقصود را برسانند تا اگر عذابی آمد عذری نباشد.

اکنون به پرسش بر می‌گردیم چه چیزی قبلاً بر پیامبر عزیز خدا نازل شده که حضرت آن را تلاوت کرده‌اند اما تبلیغ آن یعنی تبیین مفاد آن را برای رساندن مقصود خدا انجام نداده‌اند و خداوند این جا می‌فرماید «بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» آن را انجام دهید. آن چه بر پیامبر خدا قبلاً نازل شده آیات 55 و 56 (آیات ولایت) است که می‌فرماید: {إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ * وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ} مخاطبان وحی همه اجزای این دو آیه را می‌فهمیدند و مورد نزول آن را می‌دانستند و نیازی به تبلیغ و تعلیم نداشتند آن چه برای آنان ابهام داشت معنا و مقصود از «ولی» بود پیامبر خدا موظف شدند این تعبیر را تبلیغ یعنی تبیین و تفسیر کنند تا مراد خدا را برسانند.

حضرت رسول اکرم (ص) در تبیین «ولی» عبارت متواتر «الست اولی بکم من انفسکم... من کنت مولیه فعلی مولیه...» (درباره اثبات تواتر این عبارت که حضرت قبل از من کنت مولیه، الست اولی بکم... را فرموده، ر.ک: موسوعة الامامة في نصوص اهل السنة، نیز الغدير علامه امینی) را به کار بردند که به این معناست همان گونه که خداوند مرا در امر دین و دنیای شما نسبت به خودتان سزاوارتر قرار داد پس همان خداوند، علی (ع) را نیز چنین قرار داد و تمام شئون ولایت که برای من مقرر شده برای امام علی (ع) نیز مقرر است. افزون بر سیاق عبارت پیامبر خدا روایات ذیل آیه 6 سوره احزاب دلالت بر این معنا دارد (ر.ک: تفسیر اهل بیت، ج 12، ص 34-24) توضیح آن‌که نباید گمان بریم پیامبر خدا در این خطبه، صرفاً در صدد جعل حاکمیت سیاسی اجتماعی امام علی (ع) بودند و یا مانند شما در صدد تبلیغ مجری صلح و سلّم بودند. این دیدگاه خطاست و مخالف آیه ولایت (مائده/55 و 56) و روایات به ویژه روایت خطبه غدیریه پیامبر خدا در این زمینه است. چون آیه در یک سیاق با لفظ مفرد «ولی» می‌فرماید: {إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...} قطعاً مراد از «الذین امنوا...» امام علی هستند (و شما هم آن را پذیرفته‌اید) پس همه شئون ولایت خدا برای رسول خدا و برای امام علی هست جز آن چه که با دلیل بیرون رود، حضرت رسول ولایت در هدایت تشریحی و...، تبیین و تعلیم وحی، دعوت به دین، تربیت امت، حاکمیت سیاسی و مدیریت اجتماعی، ولایت در قضاوت و... داشته‌اند پس همه آنها برای امام علی هم هست (و اساساً نمی‌توان برخی از آنها را به

انتخاب امت و گذاشت مانند ولایت در تبیین و تعلیم وحی و تربیت امت) جالب است که شما می‌گویید: «این عبارت «الست اولی بکم... من کنت مولیه...» صراحت در نصب ندارد حتی ظهور هم ندارد بلکه احتمالی از احتمالات عبارت است» (ص 18) این داورى به دلیل آن است که شما از متعلق «بَلَّغ» و سیاق آیه «وَأَمَّا وَلِيكُم...» و ادله و شواهد دیگر غافل شده‌اید که برخی از آنها گفته شد و به برخی دیگر نیز اشاره خواهم کرد از جمله این که اگر صرف معرفی است به این که امام علی، ولایت مهربانانه دارد چرا اولاً: رسول خدا می‌فرماید «الست اولی بکم من انفسکم» چه نیازی به این جمله است لابد باید بفرمایید حضرت می‌خواهد بفرماید: آیا من در ولایت مهربانانه از شما به جان و مالتان سزاوارتر نیستم؟! آیا این معنا معقول است آیا اعتراف گرفتن حضرت رسول بر سر ولایت مهربانانه است؟! ثانیاً: در این صورت چرا خدا باید بفرماید «وَاللّٰهُ يَعْصَمُكُم مِّنَ النَّاسِ» ثالثاً: مهم‌تر از اینها چرا خدا باید بفرماید «إِنَّ اللّٰهَ لَيَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» این فرازی است که در فهم آیه نقش بسزا دارد ولی شما به کلی آن را فرو گذاشته‌اید؟! رابعاً: باز چرا باید در متن خطبه‌ی پیامبر خدا سخن از اطاعت از اولی الامر و تعلیم معنای آن باشد خامساً: آیا صرف معرفی ولایت مهربانانه، موجب یأس کافران می‌شود سادساً: چرا باید اهل بیت از ولایت به «فریضه» یاد کنند که در روایات صحیح السند دیگر نیز نقل شده است (کافی، 331/2 و 325) و... سابعاً: آیا صحابه که مخاطب خطبه و تفسیر آیه بودند از تفسیر ولی، معرفی تأثیرگذار مهربانانه فهمیدند آیا نباید در میان آن جمعیت انبوه یک روایت از کسی در میان روایات فراوانی که نقل شده، نقل کند که نشان دهد چنین معنایی را از کلام پیامبر خدا فهمیده است و بگوید پیامبر خدا در خطبه غدیر فرمود دوست تأثیرگذار خود را کاملاً بشناسید؟!!

باز تعجب است که شما می‌گویید اگر چه در برخی روایات، کلمه جعل یا نصب وجود دارد ولی آن را به حساب فرهنگ ایرانیان می‌گذارید که احتمالاً از این فرهنگ اثر پذیرفته‌اند اما چون با سایر روایات ناسازگار است چیزی را اثبات نمی‌کند، بفرمایید اولاً: آیا آنان که از اهل بیت این روایات را نقل کرده‌اند، جملگی ایرانی‌اند؟! یا همه ناقل‌ها ایرانی و بر اثر فرهنگ ایرانی آن را نقل به معنا کرده‌اند؟! ثانیاً: با کدام روایات و طبق معیار شما روایات نصب با کدام روایت صحیح السند ناسازگار است؟ ثالثاً: چرا روایات نصب، مفسر روایاتی نباشد که در آنها نصب به کار نرفته است. رابعاً: آیا می‌توان یک روایت آورد که نصب را مردود دانسته باشد تا بین دو دسته روایت تعارض به وجود آید. خامساً: آیا در این امر خطیر نباید حتی یک روایت وجود داشته باشد و نصب را به کلی ابطال کند؟! به ویژه آن که بنا به نظر شما داعی بر نقل فراوان بوده است چون خلفای اموی و عباسی به نصب امام علی تشبث می‌جستند تا ضعف‌ها و لغزش‌های خود را بپوشانند پس، آیا نباید اهل بیت گفته باشند: مردم آگاه باشید اساساً درباره امام علی نصبی در کار نبوده و این خلفا دروغ می‌گویند سادساً: چرا اهل بیت به جای انکار نصب در امر ولایت، تعبیر «فریضه» را به کار می‌برند که در روایت کافی پیش گفته چند بار تکرار شده است. یعنی امری لازم از ناحیه خدا که به عهده مکلفان نهاده شده است. مانند سایر فرائض که در همان روایت به آن اشاره کردند.

باز می‌نویسید: «تازه روایات آن قدر نسخه بدل دارد که افراد نمی‌توانند از آنها به حقیقتی قابل اعتنا برسند» (ص 18) آیا از این روایات که به قول شما نسخه بدل دارد نمی‌توان - لاقلاً از آن مقدار روایتی که نقل کرده‌اید - قدر متیقن‌ها را استخراج کرد؟! آیا در این قدر متیقن‌ها نظریه نصب، ابطال شده یا اثبات شده است؟! بفرمایید در کدام نسخه بدل، نظریه نصب ابطال شده است؟!!

در هر صورت، شما تصریح می‌کنید «ما انزل الیک»، امری سر بسته و مجمل است (ص 40) و باید پیامبر خدا این امر سر بسته را شفاف و روشن سازند؟! پس اولاً: باید دلیل اقامه کنید که «ما

انزل» غیر از تبیین معنا و مراد از «ولایت» در آیه 55 است و همین طور مفاد روایات صحیح السند در این باره را ابطال نمایید. **ثانیاً:** باید اثبات کنید پیش از این آیه، بر حضرت، امر صلح و سلم نازل شده بود ولی حضرت نگران بودند و خدا به قول شما بر این امر مهم و اساسی تأکید کرد تا حضرت آن را تبیین کنند **ثالثاً:** باید اثبات کنید توطئه‌ای از ناحیه منافقان کافر درباره صلح و سلم در کار بوده و خداوند فرمود: {أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ} و مهم‌تر از همه این‌که، گفتیم این آیه تنها و تنها مربوط به خطبه غدیره پیامبر خداست پس باید اثبات فرمایید که محور اصلی خطبه پیامبر خدا در غدیر (تأکید می‌کنم در غدیر) بر سلم و صلح و دوستی در بین مسلمین و دستور به همزیستی مسالمت آمیز با اهل کتاب بوده است؟! به راستی اگر محور اصلی خطبه غدیر درباره صلح و سلم بود و درباره امر ولایت نبود چرا باید متن کامل این خطبه‌ی بسیار پر ارج و سرنوشت ساز مفقود شود و تنها برخی از قطعه‌های آن به صورت پراکنده در لابه‌لای منابع فریقین یافت شود با آن‌که جمعیت انبوهی این خطبه را شنیدند؟! واقعاً نمی‌دانم چرا در مفاد آیه تبلیغ و فضای نزول آن و نیز روایات صحیح السند که می‌گوید: «امر الله عزّ وجلّ بولاية علي و أنزل عليه «انما وليكم الله و رسوله...» و فرّض ولاية اولي الامر فلم يدروا ماهي، فأمر الله محمداً صلي الله عليه و آله و سلم «أن يفسّر لهم الولاية كما فسّر لهم الصلوة...» دقت نمی‌فرمایید و به جای آن، برای خدا تعیین تکلیف می‌کنید که چرا خدا به جای آن عبارت طولانی نفرمود «بلّغ ولاية علي» یا «اعلن ولاية علي» چرا خود خدا نفرمود: «يا ايها الناس إنّ علياً وليكم بعد رسول الله» (ص 41) آیا آن چه در روایت آمده خلاف عقل و کتاب خداست؟! جالب است شما در این جا با این تعیین تکلیف برای خدا چنین می‌گویید ولی به معنای عبارت «و الله يعصمك من الناس» که می‌رسید می‌گویید: خداوند در صدد است که اهمیت مأموریت آن حضرت را بنمایاند! آیا ما حق داریم بر اساس نظریه شما - که می‌گویید چرا خدا چنین نفرمود ... - بگوییم: اگر خداوند در صدد است از اهمیت مأموریت بگوید چرا باید آن را با جمله «والله يعصمك» بگوید این عبارت چه دلالتی بر اهمیت مأموریت دارد مگر خداوند برای تأکید بر صلح و سلم باید به پیامبرش چنین گوید؟! و چرا خداوند نفرمود «يا ايها الناس إنّ السّلم و الصّلح و... اساس دینکم و بهما اكملت لكم دینی و اتممت عليكم نعمتي» چرا آن گاه که حضرت رسول امام علی را در غدیر معرفی کردند از این امر خطیر غافل شدند که بگوید: این علی تنها مجری سلم و صلح و مجری همزیستی مسالمت‌آمیز است، و یا باز چرا حضرت رسول در آن خطبه که برای معرفی ولی بود نفرمود: قلب علی سرشار از محبت است و ولایت مهربانانه دارد او را برگزینید چون به قول شما ملاک ولایت، قلب سرشار از محبت به مردم است و «و هم راکعون» عنوان مشیر نیست (ص 11) باز بنا به دیدگاه شما باید این معیار درباره سایر اهل بیت هم جاری باشد پس چرا آنان برای امام پس از خود نمی‌گفتند او قلبی سرشار از محبت و ولایت مهربانانه دارد پس شایسته امامت است؟! بلکه ممکن است کسی در این جا بگوید اگر معیار اصلی برای امامت این است چرا به طور نمونه، زید بن علی را به جای امام باقر(ع) به عنوان امام انتخاب نکنم چون وی همه اوصاف از علم و تقوا را دارد و افزون بر آن قلب او سرشار از محبت به مردم است؛ چون جان خود را برای نجات آنان بر کف دست نهاد و همین طور هرگاه تعارضی پدید آید همین ملاک (ولایت مهربانانه) می‌تواند مشکل را حل کند.

محور پنجم: نقل ناقص و مناقشه ضعیف شما درباره نظریه دیگران درباره علت نگرانی پیامبر خدا شما درباره علت نگرانی پیامبر خدا بدون آن‌که دیدگاه دیگران را به طور کامل نقل و نقد کنید

چنین می‌نویسید:

«شیعیان دلایلی برای نظریه‌ی نصب مانند آمدن «یا ایها الرسول» در ابتدای کلام، ربط نداشتن این آیه با آیه‌های قبلی و بعدی، زمان نزول آیه و نیز تناسب این شأن نزول با جملات آیه را جزء دلایل بیرونی و مهمترین قرینه داخلی را تهدید در آیه می‌دانند... حضرت نگران بود شاید مردم او را قبول نکنند و یا برای پیامبر یا برای دین یا برای حضرت علی خطری پیش آید... و روشن است که سایر امور از مبارزه با بت گرفته و مبارزه با سران کفر تا مبارزه با سران یهود، این چنین مهم نبوده است و چنین نگرانی‌هایی وجود نداشته و خداوند نیز وعده حفظ نداده است...» سپس چنین توضیح می‌دهید: «آمدن «یا ایها الرسول» نشان از اهمیت موضوع دارد... و تنها در دو مورد در قرآن آن هم در سوره مائده آیه 41 و 67 در اواخر عمر آن حضرت به کار رفته ... و نشان از مسئله‌ای دارد که دارای اهمیت بسیار ویژه است» (ص 39-40) و نیز در جای دیگر می‌گویید: «پیامبر کسی نبود که برای ترس از مأموریت شانه خالی کند تا خدا تهدیدش کند که اگر انجام ندادی هیچ کاری نکرده‌ای...» پس عبارت «إن لم تفعل فها بئغت رسالته» برای بیان اهمیت صلح و آشتی است تا همه به سخنان پیامبر در مسجد خیف منا و در روز غدیر توجه کنند... جمله «والله يعصمك من الناس» نیز همین گونه است... پیامبر یک تنه با مشرکان مبارزه کرد... نیازی به تأمین نداشت تا مأموریت خدا را انجام دهد بلکه خداوند در صدد است که اهمیت مأموریت آن حضرت را بنمایاند تا شاید به آن توجه شود» (ص 42-43). بدینسان، یکی از نقاط کانونی اختلاف شما با دیگران، اختلاف درباره متعلق «بَلَّغْ» یعنی معنای «ما» موصوله در «ما انزل الیک» است. دانشمندان شیعی علت نگرانی پیامبر را احتمال واکنش مخاطبان به ویژه منافقان در برابر تبلیغ ولایت امام علی دانسته‌اند ولی شما آن را در تبلیغ صلح و سلم می‌دانید. بنده در این جا لازم می‌دانم نظریه دانشمندان شیعی مانند علامه طباطبایی را به اختصار ذکر کنم تا در داوری دچار لغزش نشویم.

آنان می‌گویند در زمان نزول سوره مائده در اواخر عمر شریف پیامبر، همه اهل کتاب از قدرت و عظمت مسلمانان در گوشه‌های خزیده بودند و قبایل گوناگون یهودیان مانند بنی‌قریظه و بنی‌نضیر، بنی‌قینقاع و یهودیان خیبر و دیگران یا تسلیم مسلمانان شده و جزیه می‌پرداختند یا ترک وطن کرده بودند؛ پس در آن شرایط، خطری از سوی اهل کتاب و همین طور مشرکان و کافران متوجه سازمان دین و جامعه اسلامی تازه به اسلام گرویده نبود چون در آن زمان مشرکان و کافران نیز جریان قابل ملاحظه‌ای نبودند، پس باید به خطر منافقان اندیشید، آن روزها افراد جامعه اسلامی تازه به اسلام گرویده بودند و هنوز تعالیم اسلام در بین آنان رسوخ نکرده بود؛ از این رو احتمال داشت منافقان که جریانی با شمار قابل ملاحظه‌ای در صفوف مسلمانان بودند، با انکار و تکذیب آنچه رسول خدا(ص) مأمور به ابلاغ آن شده بود، دسیسه کرده، همراه با کسانی که در دلشان بیماری است (و قرآن از آنها با «المنافقون و الذین فی قلوبهم مرض و المرجفون» یاد می‌کند) (احزاب/60) شایعه سازند و در اذهان چنین القا کنند که رسول خدا از پیش خود چنین حکمی را صادر می‌کند و آن را به اسم دین خدا منتشر می‌سازد. این نقشه، آثار خطرناک و غیر قابل جبران پدید می‌آورد چون موجب می‌شد جامعه اسلامی به ویژه افراد تازه مسلمان در وحی و رسالت تردید کنند و از دین بیرون روند. این همان امری است که پیامبر خدا را نگران می‌کرد. پیشینه توطئه‌گری منافقان و به پیروی از آنان، افراد بیماردل در قضایایی مانند جریان «افک» در جامعه اسلام نشان می‌دهد زمینه برای پذیرش فتنه‌گری‌های منافقان وجود داشته است، عده‌ای ساده‌دل شایعه‌های دروغین آنان را درست می‌پنداشته و دهان به دهان منتشر می‌کردند. فتنه‌ای که قرآن در سوره نور (آیات 11 تا 21) بیان کرده است و

ضمن آن که با سازندگان این توطئه به شدت برخورد کرده و وعده عذاب داده است، به افراد ساده‌دل و زودباور و آنان که ناخودآگاه تحت تأثیر القاهای شیطانی منافقان آن را منتشر کرده‌اند، توصیه می‌کند هشیار باشند و هرگز به دامن این نوع توطئه‌ها نیفتند و

همچنین نمونه‌های دیگری که در میان مدارک تاریخی فراوان است¹ و کافی است در این باره مطالعه‌ای در روایات قریش² و توطئه‌های منافقان در قتل رسول خدا(ص) در بازگشت از غزوه تبوک (بخاری مع فتح الباری، ج 7، ص 90، ح 3743) و مخالفت‌هایی که برخی صحابه با پیامبر خدا(ص) می‌کردند داشته باشیم مانند مخالفت با «نگاشتن وصیت‌نامه» (بخاری، ج 4، ص 39 و 85؛ مسلم، ج 3، ص 1258) و «همراهی نکردن سپاه اسامه» در واپسین روزهای حیات پیامبر خدا(ص) (بخاری، ج 5، ص 179) که به وقوع پیوست و دستور پیامبر خدا(ص) در این دو مورد (و امثال آن) نادیده گرفته شد، آنگاه درک فضایی نزول آیه و دل‌نگرانی پیامبر خدا آسان‌تر خواهد شد. عدم همراهی با سپاه اسامه مدرک روشنی است بر این که کسی نگوید چرا صحابه با آموزه غدير همراهی نکردند. گویی منافقان که در هر فرصتی برای ضربه زدن به اسلام استفاده می‌کردند، ولی نقشه‌هایشان به ثمر نمی‌نشست، تنها امیدشان به پس از وفات رسول خدا بود. آنان تصور می‌کردند پس از پیامبر خدا می‌توانند ضربه جدی بر پیکر اسلام وارد کنند؛ از این رو، مسئله جانشینی پیامبر اکرم(ص) می‌توانست تمام نقشه‌های آنان را نقش بر آب کند؛ بنابراین طبیعی بود آنان با اعلان عمومی و رسمیت بخشیدن به مسئله جانشینی از جانب خدا، آن را تکذیب و در میان مردم چنین شایعه کنند که پیامبر از ناحیه خود بر این کار اقدام کرده و مقام خلافت را به داماد و پسر عموی خود بخشیده است، به‌ویژه با کینه‌ای که منافقان نسبت به امام علی(ع) به خاطر خشم الهی و شمشیر برنده‌اش داشتند - که در خطبه منقول از حضرت زهرا(س) به آن تصریح شده است (ر.ک: ابن ابی طیفور، بلاغات النساء، ص 37) - و بر این مشکل می‌افزود باز مانند زمانی که پیامبر خدا(ص) امام علی(ع) را در مدینه جانشین خود قرار دادند و به جنگ تبوک رفتند، منافقان شایعه کردند که پیامبر(ص) از علی به ستوه آمده، همراهی‌اش را نمی‌پسندد، در آنجا پیامبر خدا فرمود: «تو برای من به منزله‌هارون برای موسی، هستی.» این بیان به حدیث منزلت مشهور است و اسناد آن متواتر است. روشن است اگر چنین توهم و شبهه‌ای در دل‌ها بنشیند تا چه اندازه برای از بین بردن دین و ناکام گذاشتن رسالت پیامبر خدا(ص) تأثیر دارد؛ از جمله شواهدی که این مطلب را تأیید می‌کند، مطالعه در نصوصی است که جریان نزول آیه را تشریح می‌کند. در این نصوص روایی که شما نیز آنها را نقل کرده‌اید این تعبیر به کار رفته‌اند: «ظَنَنْتُ أَنَّ النَّاسَ يُفْتَنُونَ بِهَا» حدیث صدوق در کمال الدین؛ «تَخَوَّفَ [أي رسول الله] أَنْ يَرْتَدُّوا عَنْ دِينِهِمْ وَأَنْ يَكْذِبُوهُ فَضَاقَ صَدْرُهُ» حدیث کلینی در کافی؛ «أُمَّتِي حَدِيثُوا عَهْدَ الْإِلَهِ الْجَاهِلِيَّةِ وَ مَتِي أَخْبَرْتُهُمْ بِهَذَا فِي ابْنِ عَمِّي يَقُولُ قَائِلٌ وَ يَقُولُ قَائِلٌ» کلینی در کافی و شبیه به آن،

1. مانند این ماجرا که سعد بن ابی وقاص نقل می‌کند: «نزد پیامبر خدا(ص) با گروهی نشستیم بودیم، چون علی(ع) وارد شد، دیگران بیرون رفتند [حضرت رسول به دیگران فرمود: بیرون روید] چون بیرون آمدند، یکدیگر را سرزنش کردند و گفتند: به خدا سوگند! روا نیست ما را بیرون کند و وی را بپذیرد، پس برگشتند و داخل شدند، آنگاه رسول خدا(ص) فرمود: «به خدا سوگند! من از پیش خود او را وارد و شما را بیرون نکردم، بلکه خدا او را وارد و شما را بیرون کرد.» (ر.ک: نسائی، خصائص، ص 69، ح 39 و مسند بزار، ج 4، ص 34، ح 1195؛ ابونعیم اصفهانی، تاریخ اصبهان، ج 2، ص 147، ح 1328 و
2. بررسی روایات قبیلہ قریش و در پی آن، موضع‌گیری‌های آنان در عصر رسالت و پس از آن برای درک بسیاری از حوادث صدر اسلام کارساز خواهد بود و مجال دیگر می‌طلبید. (برای نمونه ر.ک: سید رضی، نهج‌البلاغه، خطبه 172، 192 و نیز ر.ک: نسائی، همان، ص 90، ح 60)

عیاشی در تفسیر؛ «ما یرید الا ان یرفع بضیع ابن عمّه» حویزی در نورالثقلین؛ «مخافة ان یتهموني و یکذبوني» صدوق در امالی؛ «أن یقولوا حامی ابن عمّه» عیاشی در تفسیر و تعبیر «حابی ابن عمّه» در ترتیب الامالی؛ فلم یأخذ ببیده [ای علی بن ابی طالب] فرقا من الناس» عیاشی در تفسیر؛ «قد کانت نزلت ولایتہ بمنی و امتنع رسول الله من القیام لمکان الناس» عیاشی در تفسیر؛ «شق علی النبی و خشی أن تکذبه قریش» عیاشی در تفسیر. غیر از این احادیث، احادیث دیگری نیز در منابع ما و همین طور منابع اهل سنت هست که بنده به برخی از آنها در تفسیر تطبیقی (ج 2، ص 188-187) اشاره کرده‌ام البته هرچند برخی از این روایات ضعیف‌السند هستند لیکن نمی‌توان تواتر معنایی و قدر متیقن آنها را که همسو با مفاد آیه است و می‌فرماید: «والله یعصمک من الناس ان الله لایهدی القوم الکافرین» و نیز مطابق با روایات صحیح‌السند به اذعان شماس‌ت نادیده گرفت. خداوند در چنین فضایی که بیم و نگرانی از ناحیه رسول مکرم اسلام (ص) کاملاً قابل درک است به پیامبرش امر می‌کند این مأموریت را انجام دهد و ولایت امام علی را تبلیغ یعنی تفسیر و تبیین کند و نیز به ایشان با تعبیر «إن الله لایهدی القوم الکافرین» وعده می‌دهد مخالفانی که در صدد کفر و رزیدن به این دستور برآیند و به کارشکنی و مخالفت و شایعه‌سازی برای تکذیب این پیام، همت گمارند هدایت نمی‌کند. یعنی توطئه آنان را به ثمر نمی‌رساند. نکته کلیدی که باید به آن توجه کنیم این است آن چه که خدا تضمین داد همان بود که پیامبر از آن نگران بودند نه بیش از آن، یعنی این نگرانی که مبدا منافقان بگویند خبری از وحی نیست و امر و ولایت امام علی نعوذ بالله داد و ستد سیاسی است او می‌خواهد به پسر عموی خود ولایت بخشد و او را بر ما برتری دهد و زحمات وی را که برای پیشبرد اهدافش جانفشانی‌ها کرده جبران کند و... تضمین خداوند باعث شد هیچ کس امر و ولایت در غدیر را به حساب شخصی پیامبر و داد و ستد سیاسی و... نگذارد و نگوید از وحی و رسالت خبری نیست تا موجب تردید در ایمان مردم شود - و آنان از جرگه دین بیرون روند - (اگر هم آیات اول سوره معارج را در این باره بدانیم تأکیدی بر این نظریه است هرچند باید درباره شأن نزول آیات اول سوره معارج بررسی بیشتری شود) همان گونه که اشاره کردیم خداوند، تضمین دیگری در این باره نداد به این‌که مثلاً نگذارد خبر غدیر را تحریف معنایی کنند یا آن را کتمان سازند آن را نادیده گیرند و... مانند قرآن که خداوند تضمین داد آن را از تحریف لفظی حفظ می‌کند ولی تضمینی برای تحریف معنایی آیات و کتمان حقایق آن نداد تا همچنان راه آزمون امت مفتوح باشد.

این مطالب مختصر درباره نظریه‌ای است که دل‌نگرانی پیامبر عزیز اسلام را درباره تبلیغ ما انزل تحلیل و شرح داده است اگر شما کاستی‌هایی در آن می‌بینید ابراز و این نظریه را ابطال کنید و به جای آن دیدگاه خودتان را درباره صلح و سلم قرار دهید. تنها نکته‌ای که باقی می‌ماند این است که گفتید: شیعیان این آیه را با آیه‌های قبلی و بعدی بی‌ارتباط می‌دانند غافل از این‌که در نظریه شما هم ارتباطی بین این آیات و آیات قبل و بعد آن به چشم نمی‌خورد، درباره آیه اکمال به صراحت می‌گویید: «این بخش از آیه معترضه است و با دستور خدا یا پیامبر در این جا درج شده و نگارنده نیز همین را قبول دارد» (ص 2)¹

1. درباره آیه [آیات] ولایت (آیات 55 و 56 مائده) نیز وجه جمعی برای این دو آیه با آیه 51 و 52 که درباره عبادة بن صامت است بر اساس روایت سیوطی و ابن مردویه آورده‌اید (ص 38) که ناتمام است (برای توضیح بیشتر ر.ک: تفسیر تطبیقی، ج 2، ص 43-41) چون نزول آیات 51 و 52 درباره عبادة بن صامت نیز ثابت نیست (ر.ک: طبری، ج 6، ص 186) چه رسد بگوئیم به آیات 54 و 55 نیز ناظر به جریان اوست و همانند شما بنویسیم: «قسمت اول آیه «إنما ولیکم الله و رسوله...» مربوط به اوست، افزون

درباره آیه تبلیغ نیز در کلام شما بحثی درباره رابطه بین این آیه با آیات قبل و بعدش مطرح نشده تا بررسی شود چه این که آیات قبل و بعد این آیه درباره اهل کتاب است و نوعاً در آنها تعبیر تند به کار رفته و وجه جمع آن با نظریه شما درباره سلم و صلح آشکار نیست. در هر صورت پاسخ به سایر گفته‌های شما در این عبارات روشن است و در مباحث بعدی نیز نظریه شما مورد بررسی بیش‌تری قرار خواهد گرفت.

محور ششم: پاسخ به مناقشه‌های شما درباره نظریه نصب

شما نوشته‌اید: «حضرت علی برای مردم آن زمان کاملاً شناخته شده بود و تفاوتش با دیگران محسوس و مشهود بود، شجاعتش، اعلم و اقضا بودنش، تطهیرش، همانندیش با پیامبر در مباحثه، اینار در سوره دهر، نجوا با پیامبر، اعلان آیات برائت... پس مسلمانان گمان نمی‌کردند که فرد دیگری بهتر از علی باشد و اگر سقیفه و غیر سقیفه دیگری را خلیفه کردند مقصردند... در آن جا از عقل پیروی نشد و خودشان نیز گفتند که اشتباهی بود که خدا مردم را از شرش نگه دارد». (ص 20)

این بخش از کلام، دیدگاه شما را دچار تهافت می‌کند چون: اولاً: اگر مردم حضرت علی را کاملاً شناخته بودند چه نیازی بود حضرت رسول در غدیر دوباره ایشان را به مردم بشناساند و به قول شما، خدا هم با نوعی تهدید بر آن تأکید کند و نیز تضمین دهد توطئه کافران را به نتیجه نمی‌رساند؟! ثانیاً: اگر امام علی در جریان اینار در سوره دهر، قلب سرشار از محبت خود را نه تنها به فقیر (که در آیه ولایت است) بلکه به اسیر و یتیم نیز آن هم با اهدای افطار به آنان نشان داد پس چرا ملاک ولایت وی در آیه ولایت، محبت به فقیر باشد و عنوان «و یؤتون الزکاة و هم راکعون» را علت ولایت او می‌بینید؟! ثالثاً: اگر حضرت علی(ع) چنین ویژگی‌هایی دارد و به قول شما مردم هم کاملاً آنها را می‌شناختند پس چرا می‌نویسید: «حضرت محمد در غدیر خبر داد ویژگی‌هایی که در شخص ایشان [حضرت محمد] است در حضرت علی نیز وجود دارد» می‌پرسیم چه ویژگی دیگری بوده که مردم خبر نداشتند؟ می‌گویید ولایت مهربانانه؛ می‌گوییم حضرت پیش از این در سوره دهر که مهربانی خود را به اوج رسانده بود و مردم هم از آن خبر داشتند به ویژه اگر ضمیر در «علی حبه» را به طعام برگردانیم؛ یعنی: با آن که غذا را دوست می‌داشتند آن را به دیگران دادند. رابعاً: بنا به نظر شما اگر خدا هم به پیامبرش نمی‌گفت «بَلِّغْ مَا انزل الیک» این حکم وجدانی در جای خودش محفوظ بود و اگر مردم می‌خواستند امام علی را به رهبری بر می‌گزیدند و نیازی به این تأکید - والله یعصمک من الناس - نبود. خامساً: تنها در این جا به این نکته اشاره می‌کنیم و سپس ان شاء الله توضیح بیش‌تری خواهیم داد شما که دایم نصب را در برابر حکم عقل قرار می‌دهید و به خطا آن را با احکام تعبدی مانند نماز قیاس می‌گیرید در همین جا بر اساس مبنای شما نباید گفت: اگر نصبی در کار بوده به دلیل این ویژگی‌هاست. پس تعبد صرف نیست ممکن است بگویید با این ویژگی‌ها نیازی به نصب نیست چون می‌گویید: عموماً نصب برای جبران ضعف‌هاست می‌گوییم: آیا نصب طالوت یا هارون (در زمان غیبت حضرت موسی) که بنا به نظر شما منصوب شدند برای جبران ضعف‌هایشان بود؟!!

بر اینها آیه 54 که در بین آیات 51 و 52 و آیات ولایت (55 و 56) است که می‌فرماید: «یا ایها الذین امنوا من یرتد منکم عن دینه...» این سیاق را می‌شکند و نیز قول شما را که می‌خواهید بین آیه 51 و 52 با 55 و 56 ارتباط ایجاد کنید ابطال می‌کند شما می‌نویسید: «بنابراین، یهود و نصارا [طبق آیه 51 و 52] نباید اولیای مسلمانان باشند که حتی به فکر خودشان نیستند... بلکه ولی مسلمانان افرادی از خود مسلمانان هستند [طبق آیه 55]... که حتی در حال نماز از مردم غافل نیستند» آیه 54 این ارتباط را قطع می‌کند.

آیا خود آن پیامبر بنی اسرائیل در زمان طالوت درباره ملاک نصب چنین نگفت: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفِيَاهُ عَلَيكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ» (بقره/247) پس طالوت به دلیل دانش اداره امور و نیروی بدنی، منصوب شده است و نصب او ملاک دارد و در برابر عقل نیست بلکه همسو با حکم عقل است.

نمی‌دانم چرا شما در این جا عبارت خلیفه دوم را که درباره خلیفه اول گفت: «اشتباهی بوده» برای بطلان نصب نقل می‌کنید؟! ای کاش دقت می‌فرمودید: آیا خلیفه همانند شما نظرش این بوده که چون ابوبکر به نصب بود و از عقل پیروی نشد، اشتباه بوده است؟ و نیز چون امام علی را انتخاب نکردند اشتباه بوده است؟ پس چرا برای جبران این اشتباه خلافت را به امام علی برنگرداند و چرا شورای شش نفره را به گونه‌ای تشکیل داد که به قول امام علی، امام در آن رأی نمی‌آورد؟! در واقع عمر باید می‌گفت: نصب من توسط ابوبکر اشتباه بوده است نه آن‌که بگوید انتخاب ابوبکر در شورای سقیفه اشتباه بوده است. چون ابوبکر در سقیفه، منصوب نشد؛ بلکه بنا به ادعای عمر و سایر اصحاب سقیفه و سپس اهل تسنن، ابوبکر به وسیله شورا و آن گاه به اجماع صحابه انتخاب شد و سخن از نصب وی نبود تا شما بگویید: عمر گفت: نصب ابوبکر در سقیفه اشتباه بوده است. البته نمی‌گویم شما می‌گویید، بلکه کسی ممکن است بگوید، اساساً عمر در تشکیل شورای شش نفره از عقل پیروی کرد چون کسی را منصوب نکرد، با آن‌که خودش از ناحیه ابوبکر منصوب بود؟!!

شما در پاسخ به این پرسش که چه اشکالی دارد درباره حضرت علی هم نصب و هم انتخاب را قبول کنیم می‌گویید: «این‌که او منصوب است دلیل می‌خواهد شاید پیامبر برای این‌که جلوی چنین سوء استفاده‌ای گرفته شود از نصب حضرت علی خودداری کرده و تنها به معرفی کامل او اکتفا کرده است ولی خلفای پس از او به ویژه بنی‌عباس برای سوء استفاده خود، اول نصب را برای حضرت علی اثبات کرده‌اند و جملات خبری را انشایی دانسته‌اند تا بتوانند برای خودشان نیز مقام نصب را عمومیت دهند تا جلوی عقل مردم را بگیرند بنابراین، بعید ندانید که با مسئله نصب نیز می‌خواستند بر بدی‌های خود سر پوش گذارند و آنها را به گردن رسول خدا بیندازند». (ص 21)

اولاً: دلیل نصب را گفتیم و تحدی شما را پاسخ دادیم ضمن آن‌که ادله‌ی دیگری نیز غیر از آن چه گفته شد وجود دارد که چون بنای ما این است که بر اساس متن تحقیق شما، پاسخ دهیم آنها را ذکر نمی‌کنیم ثانیاً: اگر خدا دستور داده باشد حضرت علی را منصوب کند و به عبارت دقیق‌تر با تبیین معنای ولایت (در آیه 55 مائده) از نصب خود خدا پرده بردارد آیا باز هم حضرت رسول، خودداری کرده‌اند؟ ثالثاً: کدام سند و مدرک می‌گوید: خلفای اموی و عباسی برای سوء استفاده خود، اول، نصب برای حضرت علی را اثبات کرده‌اند؟! اگر چنین چیزی باشد پس چرا آنان از سقیفه حمایت می‌کردند؟! آیا نمی‌فهمیدند که نصب، نص در برابر اجتهاد در سقیفه است واقعاً اگر این خلفا نصب را قبول داشتند نوبت به حمایت از سقیفه و در پی آن نوبت به خود ایشان نمی‌رسید چون می‌دانستند سقیفه، اجتهاد در برابر نصب و نصب است. هیچ کس از علمای سنی و غیر سنی نیز نمی‌گوید: سقیفه نصب بود، جز آن‌که (نظر شما را بپذیریم و) بگوییم خلفای عباسی ایرانی بوده‌اند و از فرهنگ ایرانی برای نصب اثر پذیرفته‌اند؟! به راستی چرا با آن‌که داعی بر نقل فراوان و شدید بوده حتی یک روایت هم از اهل بیت نقل نشده که گفته باشند: مردم! علی بن ابی طالب منصوب نبود و این خلفا به دروغ نصب را به پیامبر نسبت می‌دهند تا سوء استفاده کنند! شما که می‌خواهید ادعای نصب و خلافت خلفای عباسی و اموی را ابطال کنید به ولایت امام علی بی‌مهری ننمایید و از آن خرج نکنید افزون بر آن خودتان هم گفته‌اید نصب آنان با شمشیر پنهان یا آشکار بود این نوع نصب، چه ربطی

به نصب امام علي و ساير اهل بيت دارد؟! ثالثاً: اجازه دهيد دوباره اين مطلب را تکرار کنيم چرا مقام نصب را در برابر عقل قرار مي‌دهيد، مگر نصب امام علي جلوي عقل مردم مي‌گرفت؟! شما که خودتان فضائل امام علي را بر شمرديد و گفتيد به حکم عقل بايد از ايشان پيروي مي‌کردند پس، چرا بگويم يا عقل يا نصب چرا نگويم هم عقل و هم نصب؛ چون حتي در تعديلات هم في الجملة حکم تعدي با تعطيل عقل نيست و الا حضرت صديقه در خطبه‌ي خود از حکمت احکام سخني نمي‌گفت و اهل بيت نيز درباره حکمت‌هاي احکام سخني نمي‌گفتند و کتاب علل الشرايع و امثال آن نگاشته نمي‌شد. رابعاً: شما چرا به قول خالد بن وليد و عبدالله بن حذافه استناد مي‌کنيد که به قول شما پيوسته مي‌گفتند: «ما منصوب از طرف پيامبر پس بايد به حرف ما گوش دهيد و مخالفت با ما مخالفت با پيامبر است و بدین وسيله مردم را به اطاعت خود مي‌کشاندند» (ص 21) چرا سخن خود پيامبر را نقل نمي‌کنيد که فرموده اگر فرماندهي حتي حبشي براي شما منصوب کردم از او پيروي کنيد ولي به آنان تاکيد فرمود: «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق» شما در «الدر المنثور» سيوطي در ذيل آيه 59 سوره نساء را نگاه کنيد چقدر اين تعبير پر تکرار است، اين تعبير در نهج البلاغه و ساير منابع شيعي نيز به وفور يافت مي‌شود. لابد مي‌گويد مردم در آن زمان عقلشان نمي‌رسيد که نبايد در معصيت خدا از مخلوق او اطاعت کنند پس - نعوذ بالله - پيامبر خدا متوجه کم‌عقلي مردم نبودند که به آن مردم گفته‌اند «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق» و هر کس مي‌گفته من منصوبم مردم به کلي عقل خود را تعطيل مي‌کردند؟! اما بنا به نظر شما که در گذر زمان عقل‌هاي ديني (در برابر عقل اقتصادي، تجاري، روابط و...) رشد مي‌کند پس مردم در عصر غيبت مي‌توانند اين آموزه را دريابند و در پي آن اگر کسي - مانند ولي فقيه - ادعای نصب کند اطاعت او را با «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق» مقيد سازند و فريب، کلمه نصب را نخورند؟! خامساً: اين که مي‌گويد: حضرت امير و ساير اهل بيت نيازي به نصب نداشتند» یک مسئله است و اين که منصوب نبوده‌اند مسئله ديگري است و اين که مي‌گويد از نصب سوء استفاده مي‌شود مسئله سوم است. اين مانند اين است که بگويم: چون حضرت داود از نصب خود سوء استفاده نکردند پس بايد نصب ايشان لغو باشد يا مي‌گويد چون عقل مردم در آن زمان نمي‌رسيد لازم بود نصب شوند ولي اصل اين ادعا (رشد عقلي در گذر زمان براي پيروي از انبيا) ثابت نيست. ضمن آن که خداوند علت نصب را بيان فرمود: {وَقَتْلَ دَاوُودَ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ...} (بقره/251) تا مردم از عقلشان نيز بهره برند و بدانند حضرت داود همان بود که تسليم عاقلانه فرمانده شد و در آزمون از آب نهر، آن را ننوشيد، صبر و پايداري کرد و در جمع ياران طالوت گفت: {رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا مَبْرَأًا} رشادت و شجاعت بي‌مانندي از خود نشان داد به گونه‌اي که جالوت فرمانده را کشت. آيا اينها حکمت‌هاي نصب داود نيست؟! آيا براي امام علي نيز حکمت‌هاي نصب بيان نشد آيا همان اوصافي که شما برخي از آنها را در صفحه 20 بر شمرده‌ايد، حکمت نصب براي قائلين به نصب نيست پس چرا مي‌گويد: «آنان که قائل به نصب‌اند دانسته يا نادانسته به سوي تعطيل کردن عقل مي‌روند (ص 16) و مي‌گويند چون خدا يا پيامبر، حضرت علي را منصوب کرده‌اند از حضرت علي پيروي مي‌کنيم، آنان مي‌خواهند آيه را در جهت نصب بدون دليل حضرت علي بر حکومت بدانند» و باز چنين ادامه مي‌دهيد: «تازه پيامبران آمده‌اند که عقل مردم را بالا ببرند نه اين که چون مردم ناآگاهند براي آنان خليفه جعل کنند... برايشان کسي را نصب کنند (ص 19) از همه مهمتر ما که شيعه هستيم و امامت را يکي از اصول دين مي‌دانيم و مي‌گويم اصول دين بايد با عقل و برهان ثابت شود و شناختن امام از راه نصب با اين گفته کلي شيعه منافات دارد».

(ص 19)

بنده در این جا فقط این جمله را می‌گویم: خدا به شما انصاف دهد! آیا بزرگان شیعه مانند سید مرتضی در کتاب الشافی فی الإمامة و شیخ طوسی در تلخیص الشافی و علامه حلی در منهاج الکرامه و ألفین و مرحوم مظفر در دلائل الصدق و دیگران بلکه خواجه طوسی در تجرید و علامه حلی در شرح آن‌که همگی آنان قائل به نصب امام علی هستند عقل را تعطیل کرده‌اند؟! آیا اینان انبوهی از ادله عقلی و نقلی برای اوصاف و ویژگی‌های امام علی که ایشان را شایسته نصب می‌کند اقامه نکرده‌اند؟! آیا اینان و امثالشان در این کتاب‌ها گفته‌اند چون خدا یا پیامبر، حضرت علی را منصوب کرد ما پیروی می‌کنیم و کاری به عقل خود نداریم و عقل را باید تعطیل کرد؟! آیا اینان نصب امام علی را همانند رکعات نماز دانسته‌اند که تنها از ناحیه شارع جعل می‌شود؟!

آیا به طور نمونه خواجه طوسی در تجرید و علامه حلی در شرح که می‌گویند: نصب امام بر خدا واجب است؛ به این دلیل عقلی تمسک نمی‌کنند که امام لطف است و لطف واجب است، آیا این دلیل عقلی نیست؟! آیا این‌که می‌گویند: این امامی است که لطف است و لطف واجب است، آیا این دلیل عقلی نیست؟! اینان عصمت امام و وجوب نص بر امام را با دلیل عقلی اثبات نمی‌کنند؟! بلکه آیا آنان برای اثبات ولایت امام علی برای تفسیر آیه ولایت، از دلیل عقلی بهره نمی‌برند؟! (تجرید الاعتقاد و شرح آن، ص 284-289) پس چرا می‌گویند «نصب بدون دلیل حضرت علی بر حکومت» آیا اینها دلیل نیست؟! افزون بر آن بحث از حکومت نیست، بحث از ولایت است که گفتیم هموزن ولایت رسول خداست که تنها یکی از ابعاد ولایت سیاسی و مدیریت اجتماعی است، آیا همین که خداوند اوصاف امام علی را در آیه ولایت برشمرد، دلیل این امر نیست که امر نصب، نزد شارع، تعبد صرف مانند رکعات نماز نیست، کدام یک از علمایی که برشمریم (و همین طور سایر عالمان) گفته‌اند: چون مردم ناآگاهند خداوند برای آنان خلیفه‌ای به نام امام علی جعل کرده است؟! منطق آنان این است: با تکیه بر عقل و برهان، اوصاف و ویژگی‌های امام را می‌شناسیم که از جمله آن عصمت امام است؛ سپس در مقام تطبیق به شارع گوش می‌سپریم تا مصداق آن را نمایان سازد؛ شارع هم در این موضوع، ملاک نصب خود را از با بیان برخی از ویژگی‌ها، بیان می‌کند تا عقل مردم تعطیل نشود. از جمله، همان ویژگی‌هایی که حضرتعالی برخی از آنها را در صفحه 20 برشمرده‌اید. مانند: أعلمکم علی، أفضاکم علی، جریان آیه تطهیر، آیه مباحله و... و می‌گویید آنها تابلوی راه است. آیا دانشمندان امامیه به ویژه دانشمندان علم کلام گفته‌اند ما کاری به این تابلوها نداریم ما به حکم شارع سر می‌سپریم و هر کس را نصب کرد می‌پذیریم؟! اگر چنین گفته بودند شما حق داشتید چنین بنویسید: «ما که شیعه هستیم و امامت را یکی از اصول دین می‌دانیم، می‌گوییم: اصول دین باید با عقل و برهان ثابت شود و شناختن امام از راه نصب با این گفته‌ی کلی شیعه منافات دارد، پس ما خودمان باید از راه داشته‌هایمان امام را تشخیص دهیم» مگر اینان از غیر داشته‌هایشان، امام را تشخیص دادند آیا آنان به کلی عقل را قلع و قمع کردند و گفتند: مثلاً جعل امام مانند جعل مقدار خمس است که هرچه قدر خدا و پیامبر گفته‌اند می‌دهیم؟! بر این اساس باز از شما می‌پرسم چرا دایم عقل را در برابر و متضاد با نصب قرار می‌دهید و چشم خود را بر حقایق می‌بندید تا پیش‌فرض خود را درباره عدم نصب اثبات کنید؟! آیا - همان گونه که ملاحظه کردید - خداوند که به طور نمونه داود و طالوت را منصوب کرد، عقل مردم را تعطیل کرد یا دلیل این نصب را برای مردم برشمرد؟! تا عقل و نصب در کنار یکدیگر قرار گیرند نه آن‌که متضاد هم شوند.

می‌گویید: «کسانی که پس از شناخت کامل حضرت علی(ع) او را به حکومت برنگزیدند مقصرند و به خاطر سرپوش گذاشتن بر حکم عقل، عذاب می‌شوند»، می‌پرسم چرا باید عذاب شوند؟! بنا به

قول شما پیامبر خدا در غدیر امام علی را به عنوان بهترین گزینه برای خلافت به مردم معرفی کردند ولی مردم با پیروی از عقل خود گزینه ابوبکر را بهتر دیدند و آن همه ارزش‌های امام علی را در برابر فضایل ابوبکر کمتر دانستند. به همین دلیل نیز پس از چندی او را افضل صحابه خواندند، عمر هم که گفت این انتخاب اشتباه بود - همان گونه که ملاحظه کردید - برای ردّ گم کردن بوده تا خودش به خلافت رسد و الاً چرا خود او با این انتخاب اشتباه، به خلافت رسید چون او منصوب ابوبکر است همان ابوبکری که به قول عمر اشتباه انتخاب شده بود. جالب بلکه عجیب است که می‌گویید: «در نصب، فرد منصوب مستقیماً از سوی خدا نصب شده و حاکم از جانب اوست، اما در معرفی، عقل مردم واسطه شده است. بنابراین، چنین فردی حاکم از ناحیه خدا نیست و در مقابل کارهایش به مردم پاسخگوست و ثمراتش در غیر معصوم واضح می‌شود که کارهای اشتباه حاکم به دین نسبت داده نشود» (ص 23) اولاً: چرا می‌گویید ثمراتش در غیر معصوم واضح می‌شود اگر ملاک، عصمت است. پس چرا ملاک را قلبی سرشار از محبت به مردم می‌دانید ثانیاً: عصمت - همان گونه که عقل می‌گوید - فقط توسط خدا شناخته می‌شود و مانند قلب سرشار از محبت نیست که بتوان آن را شناخت ثالثاً: بر اساس نظریه شما، امام معصوم نیز باید پاسخگویی مردم باشد پس چرا می‌گویید در غیر معصوم، چون شما می‌گویید مردم بر اساس عقل خود ولایت معصوم را می‌پذیرند در این صورت در نظریه شما تناقض پدید می‌آید چون امام معصوم می‌گوید من معصومم و آن چه می‌کنم اشتباه نیست تا پاسخگو باشم ولی مردم می‌گویند ما بر اساس عقلمان شما را برگزیدیم پس باید پاسخگویی ما باشیم. رابعاً: آیا به طور نمونه امام علی که مالک اشتر را برای فرمانداری مصر منصوب کرد به ایشان گفت شما چون منصوب از ناحیه‌ی من هستید پاسخگویی مردم نیستید و تنها باید پاسخگویی من باشید؟! آیا خود امام علی و دیگر معصومان از جمله پیامبر خدا به ما مردم نگفتند «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق» آیا خود امام علی و یزگی‌های محمد بن ابی بکر (نامه 35) و نیز مالک اشتر (نامه 53) را بر نشمردند تا عقل و نصب با یکدیگر همسو شوند و عقل مردم تعطیل نگردد؟! خامساً: نباید کسی که به دروغ در عصر حضور امام خود را منصوب از ناحیه‌ی او می‌داند و یا در عصر غیبت بدون آن‌که ملاک‌های نصب عام را داشته باشد خود را منصوب امام می‌داند و می‌گوید من باید تنها پاسخگویی امام معصوم باشم که مرا منصوب کرده است را وارد بحث کنید اینها ربطی به بحث ما ندارد، برخلاف آن کسی که واقعاً منصوب به نصب خاص است او هرگز برای فرار از مسئولیت نمی‌گوید من پاسخگویی مردم نیستم و همین طور کسی که واقعاً ملاک‌های نصب عام را دارد او نیز برای فرار از اشتباه و مسئولیت نمی‌گوید من پاسخگویی شما مردم نیستم، شما حساب حاکمان جائز و یا کاذبان منافق را از دیگران جدا کنید و همان گونه که در پاسخ به اشکالی می‌گویید اصطلاحات جدید امروزی شما را به بیراهه نکشاند» (ص 67) شما نیز بر اساس نظریه دموکراسی جدید به بیراهه نروید و چنین ننویسید: «باید نصب اثری داشته باشد... حال رهبر منصوب چه کسی است و به چه کسی باید پاسخگو باشد؟ اگر بگویید به خدا معلوم است که تمامی افراد دیگر نیز باید به خدا پاسخگو باشند با این‌که همه افراد منصوب خدا نیستند و اگر بگویید منصوب امام زمان است خوب باید به او پاسخگو باشد؛ در حالی که امام زمان غایب است فعلاً موجود نیست تا کسی به او پاسخگو باشد؛ اگر بگویید به پیامبر باید پاسخگو باشد او که از دنیا رفته است اگر بگویید باید به مردم پاسخگو باشد دیگر منصوب نیست منتخب مردم است» (ص 61) می‌پرسیم: اولاً: آیا اثر نصب همین است و هیچ اثری دیگر ندارد یعنی تنها اثر آن این است که شخص منصوب باید به بالا دستی خود پاسخگو باشد؟! مگر بر اساس اصول سیاسی و اجتماعی غربی زندگی می‌کنیم؟ ثانیاً: آیا منافاتی دارد که

بگوییم همه افراد اعم از منصوب و غیر منصوب باید پاسخگویی خدا باشند لیکن فرد منصوب وظیفه بیشتر و خطیرتری دارد و کیفر او در لغزش‌ها سخت‌تر است و مخالفان او نیز عقوبت بیش‌تری دارند چون هم با حکم عقل و هم با حکم شرع مخالفت کرده‌اند ثالثاً: اگر تنها معرفی باشد جا برای بهانه و اجتهاد هست ولی در نصب نیست یعنی اثر دیگر نصب این است که موجب می‌شود هیچ بهانه‌ای برای برپایی سقیفه باقی نماند و اجتهاد اصحاب سقیفه در برابر نص، آشکار و حجت بر آنان تمام شود و نیز هر کس در جست و جوی حقیقت است سرگردان نشود و امام علی نیز بتواند احتجاج کند و باز آنان نتوانند ابوبکر را افضل الصحابه بنامند و یا عمر بگویند او صاحب غار است پس افضل و اولی است و باز عمر در برابر امام علی که هیچ سخنی برای گفتن ندارد، نگوید «فیه دُعباه» بلکه اگر بخواهد، در برابر حکم خدا و پیامبرش تسلیم شود. شما در این جا می‌گویید «اگر بگویید باید به مردم پاسخگو باشد دیگر منصوب نیست، منتخب مردم است» بنده از شما می‌پرسم آیا مالک اشتر، برای فرمانداری مصر منصوب امام علی بود یا منتخب مردم؟ قطعاً منصوب است آیا امام علی در نامه 53 به مالک اشتر نمی‌فرماید: «تو باید وقتی را مقرر کنی و به مراجعان در وقت مقرر رسیدگی کنی... و هر کس با صراحت و بدون ترس و لکنت، سخنان خود را با تو بگوید... پس خشونت و کندی آنها را در سخن تحمل کن و...» با آن‌که مالک اشتر منصوب است ولی امام به او می‌فرماید باید پاسخگویی مردم باشد و وقتی را برای آنان مقرر کند پس چرا به جای آن‌که از مشی سیاسی امام علی پیروی کنید به مشی دیگران روی می‌آورید و می‌گویید: اگر شخص پاسخگویی مردم باشد منصوب نیست، منتخب مردم است؟!

سخن آخر

به راستی در شگفتم چرا در این موضوع حساس این قدر بی‌دقتی می‌کنید. متأسفانه بنده بیش از این فرصت ندارم این نظریه را بکاوم و نقاط ابهام و لغزش‌های آن را نشان دهم اگر فرصت شد برخی از یادداشت‌های دیگری که نوشته‌ام را تنظیم و ارسال می‌کنم. تنها در پایان این بخش می‌گویم: هیچ اثری بر این همه بحث و بررسی شما که متأسفانه با کاستی‌ها و آسیب‌های محتوایی و روشی متعدد مواجه است مترتب نیست چون فرض کنیم نظریه شما درست باشد شما خودتان چنین اذعان می‌کنید «نزاع بر نصب امام علی یا معرفی او نزاع بی‌حاصلی است (ص 66) ... اگر پیامبر اکرم که پیامبری‌اش از نظر مسلمانان محرز است خیر دهد حضرت علی پس از او توان امامت یا ولایت یا خلافت دارد این سخن به تنهایی برای اثبات امامت امام کافی است و نیازی به معجزه یا نصب یا دلیل نصب ندارد» (ص 67) سپس ثمره نزاع را در این می‌دانید «ثمره این بحث در غیر معصوم واضح می‌شود که کارهای اشتباه حاکم به دین نسبت داده نشود» (ص 23) و باز می‌نویسید: «گستره کلمات نصب و امثال آن در کتاب‌های کلامی و روایی شما را به قبول نصب نکشانند تا در زمان‌های بعدی فقیه را منصوب بدانید و کم کم ولی فقیه را منصوب بدانید» (ص 22) بنده می‌گویم در نصب غیر معصوم نیز هیچ اثری بر نظریه شما مترتب نیست. چون به طور نمونه چه بگوییم امام علی با معرفی خدا و پیامبر و انتخاب مردم به خلافت رسیدند و چه بگوییم با نصب خدا و پیامبرش به خلافت نایل شدند حضرت، به طور نمونه مالک اشتر را منصوب کرده است و هیچ کس نگفته و نمی‌تواند به امام علی بگوید شما که خودتان منصوب نیستید چرا مالک اشتر را نصب می‌کنید. در نصب عام هم همین طور، فرض کنید امام زمان منصوب نیستند ولی در عصر غیبت با نصب عام، افرادی را منصوب کردند. در این صورت نیز هیچ کس نمی‌تواند این ایراد را بر امام زمان وارد

کند. بنابراین، شما به جاي آن که در ادله‌ي نصب عام در عصر غيبت بحث کنید و اين ادله را با معيار عقلي و نقلي ارزيابي و اعتبارسنجي کنید به جاي آن، به ابطال اصل نظريه نصب معصوم پرداخته‌ايد تا در پي آن، نظريه نصب غير معصوم به ويژه در عصر غيبت را ويران کنید با آن که متأسفانه افزون بر انبوهي از اشکال‌ها و ضعف‌ها به اين نظريه به اعتراف خودتان به هيچ دست آوردي نرسيده‌ايد. چون مي‌گوييد: نصب و غير نصب براي امام معصوم بي‌ثمر است. بدینسان تنها دست آورد شما اين است که در اذهان افراڊي که با مباحث قرآني و کلامي در امر امامت و ولايت آشنا نيستند شبهه انداخته‌ايد. تنها به اين دليل که از اين امر نگران بوده‌ايد که نظريه نصب موجب سوء استفاده بني‌اميه و بني‌عباس و ديگران شده و مي‌شود بنده به شما مي‌گويم: ما را چکار به سوء استفاده اين افراد؟! آيا براي پيشگيري از کسي که خواهد از آموزه‌هاي دين سوء استفاده کند بايد اصل حقيقت را ويران کرد؟! آيا به طور نمونه بني‌اميه و بني‌عباس به آيه «الفتنة اشد من القتل» تشبث نمي‌شدند و شيعه را به عنوان فتنه‌گر قلع و قمع نمي‌کردند؟! پس بايد اصل اين حقيقت را از کتاب خدا حذف کنیم تا مبادا از آن سوء استفاده کنند؟!

در پايان نکته‌ي را محضرتان مي‌نويسم اميدوارم حمل بر جسارت نشود بلکه حمل بر هديه گردد؛ شما در کلام، تفسير، تاريخ، مفردپژوهي، حديث، رجال، فقه سياسي اجتماعي، سير تاريخي تکاملي اندیشه بشر وارد شده‌ايد. با آن که به ويژه امروز که عصر انفجار اطلاعات و امواج شبهات است تنها بايد در يک شاخه کار کرد و عميق شد تا مبادا سخني خلاف واقع گفته شود چون سريع در اذهان و افواه پخش مي‌گردد و آثار منفي خود را در سطح گسترده بر جا مي‌گذارد. اي کاش شما وارد مباحث تفسيرية درباره آيات ولايت که موضوع بسيار حساس و مهم است به اين صورت ناقص و پر ابهام و اشتباه وارد نمي‌شديد. بنده در گام اول اين نوشته را تنها به چهار نفر که با ديده‌گاه‌هاي شما آشنايند ارسال مي‌کنم و منتظر پاسخ شما مي‌مانم.

و اخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين

نجارزادگان

98/6/28